

مهر پنجم

برادر ویلیام ماریون برانهام

۲۲ مارچ، ۱۹۶۳، جمعہ غروب (۰۳۲۲-۶۳)

مهر پنجم

۱. سرهایمان را برای دعا خم کنیم.
 ۲. پدر آسمانی عزیز! خداوند قادر که عیسی مسیح را از مرگ برخیزانیدی و در این ایام آخر، در قوت روح القدس او را به ما ارزانی داشتی! شکرگذار این ملاقات‌های عظیم خدای نامیرا هستیم. و اکنون پدر! با ساعتی دیگر مواجه هستیم. ساعتی که ممکن است سرنوشت ابدی بسیاری از افراد را تغییر دهد.
 ۳. و برای نزدیک شدن به آن کفایتی نداریم. چون، در کلام مکتوب است که "بره کتاب را گرفت و مهرها را گشود."
 ۴. او، بره‌ی خدا! پیش بیا و نقشه‌ی نجات خود را که در طول سال‌ها مخفی بوده به ما نشان بده. ای پدر! امشب با گشودن مهر پنجم برای ما، آنچه تحت آن مهر برای ما هست، مکشوف نما؛ تا امشب اینجا را بعنوان مسیحیانی بهتر از آنچه که اکنون هستیم، ترک کنیم؛ و برای وظیفه‌ای که پیش رو داریم مهی‌تر باشیم. این را به نام عیسی می‌طلبیم. آمین!
- بفرمایید بنشینید.
۵. عصر بخیر دوستان! امشب بودن در اینجا و در این رویداد بزرگ را افتخاری عظیم برای خودم می‌دانم. جای دیگری را نمی‌شناسم که حس بهتری داشته باشم، به‌جز بودن در کار پادشاه. و مخصوصاً الآن که به این درس‌هایی رسیده‌ایم که فقط انتظار می‌کشیم؛ اگر او این را بر من مکشوف نسازد، من هم نمی‌توانم این را به شما بدهم، تلاش نمی‌کنم که هیچ‌چیزی از تفکرات خودم یا هیچ‌چیز دیگری استفاده کنم، فقط به همان صورتی که او آن را عطا خواهد نمود. درست است. و اطمینان دارم، اگر از افکار خودم استفاده نکنم، آن‌وقت

درست به طریقی که باید بیاید، خواهد آمد. و در تمام عمرم هرگز اشتباه نبوده است. این بار هم اشتباه نخواهد بود.

۶. اکنون بسیار بسیار سپاسگزار آنچه برای ما انجام داده است هستیم، دست اسرارآمیز خداوند! چه چیزی می‌تواند بزرگ‌تر باشد، یا چه قوم مفتخرتری می‌توانستیم باشیم، از اینکه اکنون شاه شاهان، رب‌الارباب را در حضور خود داریم؟

۷. برای آمدن رئیس‌جمهور این کشور به شهر، احتمالاً زنگ‌ها را به صدا در می‌آوریم، پرچم‌ها را برمی‌افرازیم و فرش‌ها می‌گسترانیم. ولی فکر کنید، این اشکالی ندارد، و باعث حرمت شهر ما می‌گردد.

۸. اما فکر کنید، در این خیمه‌ی کوچک و محقر خود، امشب، داریم شاه شاهان، یعنی خدا را دعوت می‌کنیم. و ما... او مشتاق گستراندن فرش‌ها نیست. او مشتاق قلب‌های فروتن است که گسترانده شوند، تا او بتواند این قلب‌های فروتن را بگیرد و چیزهای نیکویی را که برای تمام دوستداران خویش ذخیره کرده، مکشوف نماید.

۹. اکنون، ما خواستیم... یک شهادت دارم که می‌خواهم مطرح کنم. شاید در این مورد اشتباه کنم، من این را شنیده‌ام، و ممکن است اشتباه کنم. ولی فکر می‌کنم افرادی اینجا هستند که این شهادت بدانها مربوط می‌شود.

۱۰. و بعد، چند روز قبل، وقتی که در منزل خود در آریزونا بودم، تماسی دریافت کردیم که می‌گفت پسر بچه‌ای هست که تب رماتیسمی دارد. این مربوط به قلب می‌شود. و او چنان... پدر و مادر او افرادی بسیار نازنین و از دوستان گران‌بهای من هستند. این در... یکی از شماسان ما در اینجا، در کلیسا، برادر کالینز.^۱ پسر او، مایکی^۲ کوچک، همبازی جو، از تب رماتیسم قلبی رنج می‌برد. پزشکان او را به خانه فرستاده بودند. او را در تخت گذارده و به والدین گفته بودند که حتی اجازه‌ی بلندشدن به او ندهند و نه سر او را برای نوشیدن آب

بلند کنند. آب را به کمک نی می‌نوشید، خیلی حالش بد بود. و والدین، افرادی امین، به این خیمه می‌آیند و ایمان دارند.

۱۱. چند شب قبل، چون قصد صبرکردن نداشتیم، یک جلسه‌ی شفا را برای روز یکشنبه اعلام کردیم. ولی، با توجه به اینکه قصد داریم تا به سؤالات پاسخ بدهیم، مجبور شدیم جلسه‌ی شفا را لغو کنیم.

۱۲. و بعد یک چیز کوچکی بود که در درونم در دل خودم حفظ کرده بودم.

۱۳. پدر و مادر می‌خواستند بدانند که آیا می‌توانند فرزند را به اتاق بیاورند. و فرزند کوچک را به آنجا آوردند و روح‌القدس شفا را بر او اعلام نمود.

۱۴. و پدر مادر بخاطر حرمت نهادن به آن، فرزند را به خانه بردند و او را به مدرسه فرستادند، او را راهی مدرسه کردند.

۱۵. دکتر از این جریان خبردار شد، پس از این جریان خیلی خرسند نبود. پس، به مادر گفت که بچه باید در تختخواب باشد، قطعاً. و مادر داستان را برای او تعریف کرد. و فکر می‌کنم آن مرد، به گمانم یک ایماندار مسیحی است، از طریق یک فرقه. یک-یک ادونتیست روز هفتم، آن دکتر. و بعد دکتر گفت: "خب، شما باید... الآن زمان این است که او را معاینه کنم." گفت: "شما حداقل باید آن را مورد معاینه قرار دهید."

مادر گفت: "بسیار خب."

۱۶. بچه را به آنجا برد و دکتر او را معاینه کرد، آزمایش خون، جایی که تب رماتیسمی قرار می‌گیرد. چنان‌که متوجه شدم، دکتر چنان متحیر بود که نمی‌دانست چه کار کند. پسر بچه کاملاً عادی و سلامت است. حتی یک نشانه...؟... یافت نشد.

۱۷. خب، آیا خانواده‌ی کالینز اینجا هستند؟ ممکن است این را اشتباه تعریف کرده باشم. می‌خواهم... درست است، خواهر کالینز؟ بله، بسیار خب. بله، این مایکی کالینز کوچک

است که حدود شش یا هفت سال سن دارد.

۱۸. و این حدود سه شب قبل، همین جا در اتاق اتفاق افتاد. اوه، آنها... می‌بایست کسی غیر از یک بشر در آن اتاق بوده باشد؛ درست است، این یهوه‌ی عظیم و قادر بود که جهت تکریم کلام خویش می‌آید و بسیار از شنیدن این قدردان هستم. می‌بینید؟ می‌دانم که همه‌ی ما همین احساس را داریم. نه فقط من، بلکه همه‌ی ما، چون، اگر این پسر کوچک من یا پسر کوچک شما بود، چطور؟

۱۹. و به یاد داشته باشید، من دارم شهادت می‌دهم، فقط یک مورد، هرازچندگاهی یک شهادت. این همه‌جا در حال رخ دادن است، اما فقط جهت اطلاع شماست که خدمت حقیقی من بر پایه‌ی شفای الهی است. اما شما... من بخاطر این مهرها اینجا هستم. چون، کمی بعد، متوجه خواهید شد که چرا باید این کار را می‌کردم. پس، من یک معلم نیستم، یک الهیدان نیستم. فقط برای بیماران دعا می‌کنم و خداوند را دوست دارم. و اکنون، در این، هرچند...

۲۰. دیشب شهادتی درباره‌ی یک دختر بچه مطرح کردیم... نامش را پیدا کردم. بیلی یک جایی همین جا آن را یادداشت کرده، که والدینش چه کسانی هستند. این دختر بچه در آخرین مرحله‌ی سرطان خون قرار داشت، حدود... آن قدر وخیم بود که دیگر نمی‌توانستند از طریق دهان به او غذا بدهند. او می‌بایست... از طریق رگ‌ها به او خون منتقل می‌کردند. او دختر زیبایی بود. نسبت به سنش کوچک بود، حدوداً مثل این دختر خانمی که اینجا است. به گمانم، این قدر قد داشت، خیلی... آنها مثل اکثر ما بودند. از طرز لباس پوشیدن کودک... می‌توانستید بگویید که بسیار فقیر بودند، خیلی فقیر، ولی بسیار محترم. و روح القدس شفای کودک را اعلام کرد.

۲۱. حال، فکرش را بکنید، آن دختر کوچک، با سرطان خون. و خونس آن قدر بد بود که دیگر نمی‌توانستند از طریق دهان به او غذا بدهند. باید به بیمارستان برده می‌شد و خون دریافت می‌کرد، از طریق رگ‌ها خون به او منتقل می‌کردند، به گمانم گلوکز یا چیزی مثل آن به او تزریق می‌کردند. نمی‌دانم که اصطلاح پزشکی آن بیماری چیست، ولی در هر

صورت، باید این گونه تغذیه می‌شد و قبل از اینکه بچه بیمارستان را ترک کند. درخواست همبرگر داشت.

۲۲. و والدین، بعد از اینکه روح‌القدس را شنیدند، **خداوند چنین می‌گوید**، آنها... غریبه بودند و تابه‌حال قبلاً اینجا نیامده بودند. اما آنها... زوج سالخورده‌ی بسیار محترمی هستند که چند دقیقه قبل اینجا صندلی‌هایشان را برایشان فراهم کردند، برادر و خواهر کید، به آنها گفته شد که چه کار کنند و به چه چیزی گوش کنند. و بچه در راه خانه غذای خود را میل کرد.

۲۳. دو یا سه روز بعد از آن، به مدرسه رفت. بعد به دکتر مراجعه کردند و دکتر متحیر شده بود! او گفت: "حتی کمترین اثری از سرطان خون در کودک دیده نمی‌شود." می‌بینید؟ حال، این بی‌درنگ است، قدرت خدای قادر، که جریان خونی را بگیرد و پاک‌سازی کند، و تپش حیات جدید را در آنجا قرار بدهد. چون، جریان خونی شما، حیات شماست، حیات میرا. و خلق سلول‌های تازه و پاک‌سازی سلول‌های قدیمی، چیزی که هست، این مطلقاً... این را می‌گویم، این عمل آفرینندگی خدای قادر است؛ که یک جریان خونی که به سرطان آلوده شده را بگیرد، تا جایی که این کودک، زرد و متورم شده بود، و فقط در عرض چند لحظه، یک جریان خونی تازه را ببینیم!

۲۴. به گمانم... نمی‌خواهم این را به نام او بگویم؛ می‌خواهم این را در... در مکاشفه‌ی ایمان خودم بگویم، چیزی که آن روز در ساینو کنیون اتفاق افتاد. ایمان دارم که ساعت نزدیک است، هنگامی که اندام مفقود، به قوت شکوهمند خالق، دوباره احیا می‌شوند. ایمان دارم، اگر می‌تواند باعث ظاهر شدن سنجاب‌ها بشود، این هیچ... اینجا مرد و یا زنی هست که دچار نقص عضو است. و این ظهور یک حیوان کامل بود، در خودش. او خداست، من-من او را دوست دارم.

۲۵. بسیار خب، اگر شروع به صحبت از این موضوع‌ها بکنم، باید همین‌طور ادامه بدهیم و افراد زیادی در کنار دیوارها و در میان راهروها و اتاق‌ها سرپا ایستاده‌اند. پس مستقیماً می‌پردازم به پیغام.

۲۶. و می‌خواهم این را بگویم، و می‌خواهم او را که همه جا حاضر است، شکر گویم. و اینکه امروز، بدون اینکه چیزی درباره‌ی مهر پنجم بدانم، درست به همان صورت اسرارآمیز وارد شد، امروز صبح، یک ساعت قبل از سپیده‌دم، هنگامی که مشغول دعا بودم. و امروز...

۲۷. در طول پنج یا شش روز گذشته در یک اتاق کوچک می‌نشینم و کسی را نمی‌بینم. فقط برای صرف غذا با یکی از دوستان بیرون می‌روم، با برخی از دوستانم در اینجا، و مسلماً شما می‌دانید که آن دوست کیست، برادر و خواهر وود. بله، و می‌دانید، به آنجا رفتم و نزد آنها ماندم. همه بسیار مهربان بوده‌اند. و هیچ چیزی نبوده است که...

۲۸. تلاش می‌کنم که بر روی پیغام مهرها متمرکز باشم. این مهم است. ایمان دارم که اکنون زمان مکشوف شدن مکاشفه‌ی آن است.

۲۹. اکنون از شما می‌خواهم که حتماً، در اسرع وقت، به محض اینکه توانستید، نکات مبهم مربوط به این هفت مهر را یادداشت کنید، و اگر یادداشت کرده‌اید، آنها را روی میز بگذارید. شاید برادر نویل! یا یک کس دیگری یک جعبه بیرون بگذارند؛ [یک نفر می‌گوید: "جعبه اینجاست."] اوه، اینجا، حالا آن را می‌بینم. این خوب است. ترجیح می‌دهم امشب آنها را دریافت کنم تا بتوانم برای یکشنبه صبح، کمی درمورد آنها مطالعه کنم. در این زمان، این بار، لطفاً از درخواست‌هایی مانند «آیا گواه روح‌القدس این است.» اجتناب کنید. دوست دارم درباره‌ی چیزی که تعلیم داده‌ام، صحبت کنیم؛ تا بتوانیم به این یک موضوع پردازیم (مثل ادوار کلیسا) چون این چیزی است که اکنون داریم به آن می‌پردازیم.

۳۰. حال، مثل زمانی که می‌خواهیم برای بیماران دعا کنیم، آن وقت این یک دعای متفاوتی را می‌طلبد. و شما مسح شده‌اید، برای چیزهای مختلف می‌آید، می‌دانید. روی خدا را می‌طلبید، تا دریابید "خداوندا! آیا امشب کسی آنجا خواهد بود؟"

۳۱. "بله، یک نفر خواهد بود که با لباس زرد رنگ، در گوشه‌ی سمت راست نشسته است، وقتی او را خطاب می‌کنی، بدین نام خطاب کن. و بگو که چنین و چنین کرده است و چنین

و چنان مشکل دارد. "بعد به آنجا می‌روید و نگاه می‌کنید، و او آنجاست. می‌بینید؟ بفرمایید، می‌بینید، این فرق می‌کند. می‌بینید؟

۳۲. این گونه، من دارم دعا می‌کنم. "خداوند عیسی! تفسیر این چیست؟ بر من مکشوف کن." آمین!

۳۳. حال، بیایید باز شمشیرهایمان، یعنی کلام را دوباره دریابوریم.

۳۴. بسیار از حمایت روحانی برادر نویل که اینجا پشت سر من است و برای من دعا می‌کند، و همچنین محبت برادرانه‌اش سپاسگزارم. و تمام شمایی که آن بیرون هستید هم همین‌طور. و اکنون، چون جمعه شب است، تلاش می‌کنیم، این را تا جایی که...

۳۵. امکان ندارد بتوانید به همه چیز پردازید. شما... چون، می‌توانید به یکی از آنها پردازید، فقط یکی از آن مهرها، و این را در سرتاسر کتاب مقدس نشان دهید. می‌بینید؟ این ماه‌ها و ماه‌ها و ماه‌ها زمان می‌برد و شما هنوز به انتهای آن نرسیده‌اید، چون خود مهر تمامی کتاب مقدس را، از پیدایش تا مکاشفه به هم وصل می‌کند، فقط یکی از مهرها.

۳۶. پس کاری که سعی می‌کنم انجام دهم، این است که از اصل مطلب فاصله نگیرم، چند آیه را یادداشت می‌کنم، یا-یا یک یادداشت جایی در اینجا، و فقط بر آن یک چیز متمرکز می‌مانم، مجبورم به آنها رجوع کنم، چون فقط... صحبت من از طریق... من-من امیدوارم که این الهام درست باشد. و بعد وقتی که نگاه می‌کنم به... و شروع به صحبت می‌کنم، و احساس می‌کنم که از یک موضوع دور شده‌ام، برمی‌گردم، به سمت دیگر می‌نگرم تا سعی کنم که یک آیه‌ی دیگر را ارائه دهم، که به آن پردازم، تا به نوعی آن جهت را برای ما روشن سازد، بجای اینکه همین‌طور به همان صورت ادامه دهم.

۳۷. پس اکنون، امشب می‌خواهیم به فیض خدا و کمک او به بررسی مهر پنجم پردازیم. این کوتاه است، ولی از مهر قبل طولانی‌تر است. حال، چهارسوار، هر کدام در دو آیه بودند، ولی این یکی در سه آیه است. حال، مهر پنجم در باب ششم مکاشفه، آیه‌ی نهم شروع می‌شود.

۳۸. و اکنون، اگر شما در اینجا غریبه هستید و چهار سوار اول را نشنیده‌اید، خب، شما... گاهی اوقات شما به عقب برمی‌گردید و مطلبی را اضافه می‌کنید، و وقتی این کار را می‌کنید، انتظار دارید که افراد متوجه این بشوند. پس اگر نکته‌ی ریزی وجود دارد که متوجه نمی‌شوید، کمی تحمل داشته باشید. یا اینکه نوار را دریافت کنید و به آن گوش کنید و اطمینان دارم که برکت را از آن دریافت خواهید نمود. امیدوارم-امیدوارم که دریافت کنید.

۳۹. حال، همه آماده، از آیه‌ی نهم تا آیه‌ی یازدهم، و همین‌طور آیه‌ی یازدهم.

و چون مهر پنجم را گشود در زیر مذبح دیدم نفوس آنانی را که برای کلام خدا و شهادتی که داشتند کشته شده بودند.

که به آواز بلند صدا کرده، می‌گفتند، ای خداوند قدوس و حق! تا به کی... انصاف نمی‌نمایی و انتقام خون ما را از ساکنان زمین نمی‌کشی؟

و به هریک از ایشان جامه‌ای سفید داده شد و به ایشان گفته شد که اندکی دیگر آرامی نمایند تا عدد هم‌قطاران... برادرانشان که مثل ایشان کشته خواهند شد، تمام شود.

۴۰. حال، این اسرارآمیز است. و اکنون محض خاطر نوارها، و روحانیون و معلمینی که در جمع حضور دارند، اگر شما نقطه‌نظری متفاوت با این دارید؛ من هم داشتم. اما دارم این را براساس الهامی مطرح می‌کنم که کاملاً دیدگاه من را نسبت به این تغییر داد. می‌بینید؟

۴۱. و بعد متوجه شدم، همان‌طور که شاهد مکشوف شدن اینها هستید، دارد به عقب برگشته و آن ادوار کلیساها و کتب را در کنار هم قرار داده و آن را به هم پیوند می‌زند. می‌بینید؟ و به همین دلیل است که ایمان دارم این از جانب خدا می‌آید. حال، متوجه این هستیم.

۴۲. و به این فکر می‌کنم که گاهی اوقات ما بسیار وابسته و متکی به چیزی هستیم که شاید یک معلم بزرگ در این باره گفته باشد. می‌بینید؟ و این-این اشکالی ندارد. من معلم را

محکوم نمی‌کنم، به‌هیچ‌وجه. هیچ‌کس را محکوم نمی‌کنم. من تنها گناه، یعنی بی‌ایمانی را محکوم می‌کنم، نه هیچ‌کسی را.

۴۳. برخی افراد گفته‌اند: "تو تشکیلات را محکوم می‌کنی." نه، نمی‌کنم. من سیستم تشکیلات را محکوم می‌کنم، نه افرادی که در آن هستند، یعنی افرادی که تشکیلات را شکل می‌دهند، می‌دانید. بلکه سیستمی که توسط آن کنترل می‌شوند، این چیزی است که من محکوم می‌کنم، کاتولیک، پروتستان، سیستم. من شاید...

۴۴. برخی از بهترین دوستانی که می‌شناسم، کاتولیک هستند...؟ ... متوجه هستید، و... شاید آن فرد امشب اینجا حاضر باشد، شاید باشد. تنها طریقی که توانستیم این خیمه را بسازیم، بخاطر این بود که یک کاتولیک رومی در دادگاه حاضر شد و بخاطر من زحمت زیادی کشید، و او پسر! او بیش از هرکس دیگری تلاش کرد. درست است. نمی‌توانستند با آن مخالفت کنند. درست است.

و می‌گفتند: "آنها تعدادشان زیاد است، بیش از حد جمعیت دارند."

۴۵. او گفت: "الآن به این صورت کلیسا گنجایش بیش از هشتاد نفر ندارد." گفت: "کلیسا آنجا پابرجاست." گفت: "من شبان و همه‌ی آنها را می‌شناسم." و گفت: "کلیسا آنجا وجود داشته است." گفت: "مابقی شما می‌توانید به آن بیفزایید، پس چرا آنها نتوانند؟" یک کاتولیک رومی، دوست خوب من. می‌بینید؟ بله، آقا!

۴۶. یک نفر که کاتولیک است، یکی از دوستان واقعاً خوب من، داشت با من صحبت می‌کرد، قبل از اینکه آنجا را ترک کنم. او صاحب یک فروشگاه ابزار بود. او گفت: "بیلی! می‌دانم که تو به سیستم مذهبی ما اعتقادی نداری." گفت: "اما همین الآن به تو می‌گویم." گفت: "خدا آن‌قدر دعا‌های تو را برای ما تکریم کرده است که معتقدم، اگر هر جایی در کشور دچار مشکل بشوی." گفت: "هر کاتولیکی در کشور به سمت تو خواهد آمد." پس می‌بینید، این...

۴۷. او گفت: "هر صلیب به دوشی." همان گونه که او گفت می گویم. مسلماً آنها مدعی صلیب به دوش بودن هستند، چون مسیحیان اولیه صلیب بر دوش خود حمل می کردند. این را توسط تاریخ می دانیم. آنها مدعی مسیحی اولیه بودن هستند، که این گونه بودند، ولی سیستم از آن مسیر فاصله گرفته است، می بینید.

۴۸. و آن افراد، کاتولیک، یا یهودی یا هر چه که باشد، یک بشر هستند از همان درختی که ما از آن آمده ایم. می بینید؟ درست است. آنها افرادی هستند که عشق می ورزند، غذا می خورند، می نوشند و می خوانند. مثل هر کس دیگری. و بنابراین هرگز نباید افراد را محکوم کنیم، نه، هیچ کس. می بینید. ما نباید افراد را محکوم نماییم.

۴۹. اما بعنوان خادم، باید به آن ماری که آن بیرون افراد را می گزد، حمله کنم. و من -من حتی... فقط من، خودم، اگر این مأموریتی از جانب خدا نبود، این کار را نمی کردم. من موظف به انجام این کار هستم. باید آن راستی را حفظ کرده و امین باشم.

۵۰. اما اگر یک کاتولیک، یهودی یا هر چه که بود، به اینجا بیاید، اگر یک مسلمان باشد، یهودی یا ارتودکس یا هر چه که باشد. اگر به اینجا بیاید تا برایش دعا شود، با همان خلوصی برایش دعا می کنم که برای خودم دعا می کنم. درست است. قطعاً چون این یک بشر است. من برای بودایی ها، سیک ها، جین ها، مسلمانان و هرگونه دیگری مانند آن دعا کرده ام. از آنها هیچ سؤالی نمی پرسم، فقط برایشان دعا می کنم، چون آنها کسی هستند، یک بشر که می خواهد سلامتی یابد، و سعی می کنم که زندگی را در ادامه ی راه کمی برایشان آسان تر سازم.

۵۱. حال متوجه هستیم، که در این، خیلی از شما که اینجا هستید را می شناسم، حداقل دو یا سه محقق راستین اینجا حضور دارند. آنها افراد هوشمندی هستند و تعالیم افراد دیگر را درباره ی این موضوع مطالعه کرده اند و می خواهم این برادران بدانند که من این افراد را محکوم نمی کنم. فقط دارم چیزی را که خدا به من نشان می دهد، بیان می کنم. و این تنها چیزی است که دارم.

۵۲. حال، هرگز نمی‌خواهیم چنین فکری داشته باشیم که چون یک خانم رخت‌شوی یا یک پسر بچه‌ی برف‌روب، نمی‌تواند از جانب خدا مکاشفه‌ای داشته باشد. چون می‌دانید، این... خدا، در حقیقت خود را در سادگی آشکار می‌سازد. این، این را آن یکشنبه بررسی کردیم، برای شروع این موضوع، اینکه چطور خود را در سادگی مکشوف می‌سازد، این چیزی است که او را عظیم می‌سازد.

۵۳. حال، بگذارید که فقط... بگذارید یک دقیقه این را مرور کنیم. چیزی که خدا را عظیم می‌سازد، به این دلیل است که می‌تواند خود را بسیار ساده بسازد. این چیزی است که او را عظیم می‌سازد. خدا عظیم است، و می‌تواند خود را چنان ساده بسازد که حکیمان این جهان نتوانند او را بیابند. نمی‌توانند او را بیابند چون خود را بیش از حد ساده می‌سازد. حال دقت کنید. و این، در خود، سرّ مکاشفه‌ی عیسی مسیح است. می‌بینید؟ این، در خود... چیزی بزرگ‌تر از خدا نمی‌تواند وجود داشته باشد. و شما قادر نیستید چیزی را به سادگی آنچه خود را ساده می‌سازد، بسازید. می‌بینید، این چیزی است که او را عظیم می‌سازد. می‌بینید؟

۵۴. حال، یک فرد بزرگ، می‌تواند فقط کمی بزرگ‌تر شود، یا شاید بتواند کمی کوچک شود و به شما بگوید: "حالتان چطور است؟" یا یک چیزی مثل آن. او یک بشر است، او نمی‌تواند خودش را کوچک بسازد. چون، وقتی به جایی می‌رسد که خیلی نزول پیدا کند، آنوقت، وقتی به جایی می‌رسد که خیلی تنزل یابد، می‌دانید اولین کاری که می‌کند، این است که شروع می‌کند اشاره به کاری که کس دیگری انجام داده، و چیزهایی مثل آن.

ولی در خدا، طریق بزرگی، در کوچکی است. بله.

۵۵. علمای این جهان به حکمت خود در تلاش برای یافتن او هستند، با انجام این کار، آنها فقط از او دور می‌شوند. می‌بینید؟ علمای جهان، اگر دارید تلاش می‌کنید تا چیزی را با یک معادله‌ی ریاضی یا چیزی شبیه این توضیح دهید. یادتان باشد، او حتی این را در... کتاب مقدس... در مکا... نه، عذر می‌خواهم.

۵۶. اشعیا ۳۵، به گمانم همین است، که آن قدر-آن قدر ساده است که حتی یک جاهل هم قادر به درک آن است، می بینید؟ اوه، "اگرچه هم جاهل باشد، گمراه نخواهد گردید."

۵۷. حکیم از آن غافل می ماند، به حکمت خویش، با تلاش برای یافتن او به حکمت از او بیشتر دور می شوند، این ضبط خواهد شد. حکیمان، در حکمت خویش، چنان برای یافتن او در حکمت خود پیش می روند، که از او غافل می شوند. اگر می توانستند به اندازه ی کافی بزرگ باشند تا به قدر کفایت ساده باشند، می توانستند او را بیابند. اگر به قدر کافی بزرگ باشید که بتوانید ساده باشید! می بینید؟ این واقعاً حقیقت است.

۵۸. افراد زیادی را دیده ام، در دفاترشان، که حقیقتاً مردان بزرگی بودند، سلاطین، امرا، و صاحبان قدرت، معمولاً آنها افراد بزرگی هستند. بعد به جاهایی هم رفته ام که فرد فقط یکی دو دست لباس داشته، شاید یک خادم که فقط قصد مشاجره و منازعه داشته و شما-شما فکر می کنید که جهان بدون آنها از حرکت می ایستد. این فقط در فکر خودش بزرگ شده. اما یک فرد بزرگ، یک انسان بزرگ می نشیند و سعی می کند که شما حس بزرگی داشته باشید. می بینید؟ او می تواند خودش را فروتن سازد.

۵۹. و می بینید، خدا آن قدر بزرگ است که می تواند خودش را فروتن سازد، یک جایی، که یک بشر نمی تواند تا بدانجا پایین برود، می دانید فقط همین. و در...

۶۰. و آنها در تلاش برای یافتن او هستند. با فرستادن پسرانشان به دانشکده و دریافت مدرک لیسانس، در تلاش برای یافتن او هستند. و-و دارند تلاش می کنند که او را با واژه های الهیاتی کتاب مقدس بیابند. تلاش می کنند او را با برنامه های تحصیلی بیابند، با برنامه های تشکیلاتی و زیباسازی امور در تلاش هستند. او آنجا نیست، به هیچ وجه. دارید فقط با باد می جنگید، همین وبس. دارید-داید از آن فاصله می گیرید.

۶۱. اگر می توانستند به اندازه ی کافی بزرگ باشند که ساده باشند، می توانستند در همان راستا، یعنی ساده بودن او را بیابند. اما مادامی که شما در مسیر حکمت حرکت می کنید،

دارید از او فاصله می گیرید.

۶۲. بگذارید به این پردازم تا از آن غافل نشوید. مادامی که دارید تلاش می کنید تا خدا را از طریق حکمت بیابید، چنان که در باغ عدن بود، چنان که در دوران موسی بود، چنان که در ایام نوح بود، چنان که در ایام مسیح بود، در دوران یوحنا و در دوران رسولان و تا به امروز! وقتی سعی می کنید از این سر در بیاورید و خدا را به حکمت بیابید، مدام در حال دورتر شدن از او هستید. دارید تلاش می کنید تا این را درک کنید. امکان ندارد این کار را بکنید. فقط آن را بپذیرید. می بینید. فقط بدان ایمان داشته باشید. سعی نکنید آن را درک کنید.

۶۳. دلیل خیلی از چیزها را نمی توانم درک کنم. چیزهای زیادی نیستند که درک می کنم و یا قادر به درک آنها هستم. نمی توانم درک کنم چطور فرد جوانی که اینجا نشسته، قادر است همان غذایی را بخورد که من می توانم و اینهاش، او سری پر از مو دارد ولی من ندارم. این را درک نمی کنم. به من می گویند که کلسیم باعث آن است، و همیشه ناخن هایم را کوتاه نگه می دارم، ولی مویی برای کوتاه کردن ندارم. این را درک نمی کنم. یک مثل قدیمی...

۶۴. نه اینکه به نوعی بخواهیم جایگاه را تغییر دهیم، یعنی جدی بودن آن را، ولی این جدی است، من هنوز به مهر نپرداخته ام.

۶۵. چطور آن گاو سیاه می تواند علف سبز بخورد و شیر سفید بدهد، که محصول کروی آن زرد رنگ است، مسلماً نمی توانم این را توضیح بدهم. چون، می دانید، هر کدام محصول آن یکی است. و چطور انجام می شود، نمی توانم توضیح بدهم.

۶۶. نمی توانم توضیح بدهم که چطور دو گل سوسن، یا دو گل از یک گونه، یکی سرخ و دیگری زرد و یکی قهوه ای و یکی آبی است. این را درک نمی کنم. همان آفتاب به آنها می تابد. پس رنگ از کجا می آید؟ من - من نمی توانم توضیح بدهم، ولی در عین حال باید آن را بپذیرید.

۶۷. فقط ای کاش یکی از این الهیدانان بزرگ می توانست به من توضیح بدهد که چطور این جهان بر مدار خود باقی می ماند. ای کاش می توانستید از نظر علمی تویی را به سمت من پرتاب کنید که در حال چرخش باشد، و باز در همان مکان برای بار دوم برگردد و به چرخش خود ادامه دهد. نمی توانید این کار را بکنید. و درعین حال آن قدر دقیق زمان بندی شده باشد که از الآن تا بیست سال دیگر می توانید حتی دقیقه ی رخ دادن یک خورشید گرفتگی را پیش بینی کنید. آنها ساعت و دستگاهی که این قدر دقیق و عالی باشد در اختیار ندارند. و در عین حال، این سر جای خودش است، و، در حالتی متمایل به عقب. اگر یک کم صاف شود، چه می شود؟ بله، با تلاش برای این کار خودتان را سخره ی عام و خاص می کنید.

۶۸. پس، می بینید، سعی نکنید برای درک آن حکمت کسب کنید. فقط به آنچه او می گوید، ایمان داشته باشید. و هرچه ساده تر بشوید، بفرمایید، آن را خواهید یافت. حال، بسیار از این بابت شکرگزارم و شکرگزارم که او هست، و خود را ساده ساخته است. حال می پردازیم به باب ششم و آیه ی نهم. اکنون شروع می کنم.

و چون مهر پنجم را گشود، در زیر مذبح دیدم نفوس آنانی را که برای کلام خدا... و شهادتی که داشتند کشته شده بودند.

۶۹. توجه کنید، هیچ اشاره ای به حیوانی دیگر، یا یک موجود زنده، در اعلام این مهر پنجم دیده نمی شود. به یاد داشته باشید، که این در مهر چهارم وجود داشت. در مهر اول، دوم، سوم و چهارم وجود داشت. ولی در اینجا این گونه نیست. می بینید؟

۷۰. حال اگر توجه کرده باشید، بباید یکی از مهرها را دوباره بخوانیم. برگردیم به مهر چهارم و این در آیه ی هفتم است.

و چون مهر چهارم را گشود، حیوان چهارم را شنیدم که می گوید، بیا... و بین.

... و چون... مهر سوم را گشود. حیوان سوم را شنیدم که می گوید، بیا و بین.

... حیوان دوم... بیا... ببین.

... حیوان نخست می‌گوید، بیا و ببین.

۷۱. ولی زمانی که به مهر پنجم می‌رسیم، حیوانی در کار نیست. حال توجه کنید.

و چون مهر پنجم را گشود، در زیر مدیج دیدم...

۷۲. خیلی سریع! هیچ-هیچ حیوانی در کار نیست. و حیوان نمایانگر قدرت است. این را می‌دانیم. هیچ موجود زنده‌ای نیست.

۷۳. حال، یکی از آن موجودات، در بررسی مکاشفه در کلیساها، دریافتیم که یکی از آنها... یک شیر بود، دیگری یک گوساله بود، و دیگری یک انسان بود، و دیگری یک عقاب بود. متوجه شدیم، در ادوار کلیسا، که آن چهار حیوان که مفهوم چهار قدرت را داشتند، در محور اعمال رسولان جمع شده بودند، درست به همان طریقی که خیمه در بیابان برپا شده بود. و شما این را متوجه هستید، به همین خاطر وقتی را برای توضیح آن صرف نمی‌کنم. این را اینجا ترسیم کرده و دقیقاً نشان دادیم! آنها داشتند بر این نظارت می‌کردند. بره و کلام، تا کلام را به همان صورتی که در تابوت عهد در قدس‌الاقداص در بیابان به انجام رساندند، به انجام برسانند.

۷۴. و حتی به صورت بالقوه نشان دادیم، از طریق رنگ‌های اسباط اسرائیل، و از طریق... چند نفر هفت دوره‌ی کلیسا را شنیده‌اند؟ به گمانم اکثریت، نیم یا دو سوم شما. توجه داشته باشید، که حتی طبیعت حیوان دقیقاً یک نشان اسباطی بود، که به کدام سمت... دوازده سبط قرار می‌گرفتند، چهار سبط در هر سمت، یا-یا سه سبط در هر سمت قرار می‌گرفت. و چهار حیوان نشسته و از هر چهار سمت بر این اسباط نظارت می‌کردند.

۷۵. و زمانی که، به انجیل‌ها پرداختیم، دقیقاً آن را نشان دادیم. وقتی به تابوت عهد می‌پردازید، آنها مشغول نگهبانی از تابوت، یعنی عهد بودند. و بعد متوجه می‌شویم که عهد کلیسای جدید، نمایانگری آن بر روی زمین، روح‌القدس بود. خون، روح‌القدس را برای ما

فرستاده بود و چهار حیوان نمایانگر دوازده سبط اسرائیل بود که پاسداری می‌شد. و با دریافتن ماهیت آن و مطابقت آن با هریک از آن چهار انجیل، و دیدیم که دقیقاً همان است. یکی به شیر سخن گفت، دیگری به گوساله و دیگری چهار انجیل. چهار انجیل حافظ روح القدس است. آمین!

۷۶. همیشه فکر می‌کردم... با من مانده بود. حال، حدود شش سال می‌شود، به گمانم. از وقتی که شنیدم یک مرد بزرگ گفت که... "اعمال رسولان فقط یک چهارچوب بود." بارها این را شنیده‌ام. ولی شنیدن آن از یک نفر با موقعیت او، بعنوان یک واعظ و یک معلم که برخی از کتاب‌هایی را نگاشته است که مردم در همه‌جا می‌خوانند، گفتن اینکه اعمال رسولان واقعاً برای تعلیم کلیسا مناسب نیست، جای تعجب دارد!

۷۷. درحالی که اعمال رسولان خود بنیان آن است نه چهارچوب. بنیان! چون کتاب مقدس می‌گوید که - که - که بنیان خدا «بر پایه‌ی تعلیم رسولان» قرار گرفته است. بله. «مسیح، سرو سنگ زاویه».

۷۸. هنگامی که این فرد آمد و چنین مطلبی را بیان کرد، من - من - من فقط... قلبم از کار ایستاد. و با خودم فکر می‌کردم: "عجیب نیست." خب، حالا در مهرها می‌بینیم. این هنوز مکشوف نشده بود. فقط همین. می‌بینید؟

۷۹. پس، آنها آنجا بودند، ایستاده بودند، ولی یک چیزی بود که داشت این را می‌گفت. حال، توجه داشته باشید، آنها پاسبانی می‌کنند.

۸۰. حال، وقتی به متی ۱۹:۲۸ پرداختیم، و آن را در سرتاسر انجیل متی بررسی کردیم، که نمایانگر شیر بود. و در ادامه، در آنجا، دقیقاً متوجه شدیم که چرا به نام عیسی مسیح تعمید می‌دادند. و او آنجا بود، با همان آیه آنجا ایستاده بود، تا از امانت مقدس تعمید به نام عیسی مسیح پاسبانی کند. بسیار خب. خب، دارم دوباره به ادوار کلیسا می‌پردازم.

۸۱. توجه داشته باشید. ولی اینجا وقتی به مهر پنجم می‌رسیم، نه سواری هست که پیش برود

و نه حیوانی که آن را اعلام کند. این فقط... بره آن را گشود، و یوحنا آن را دید. کسی آنجا بود که بگوید "بیا و ببین." توجه داشته باشید، بدون قدرت موجود زنده. یا...

۸۲. در مهر ششم، حیوانی برای اعلام آن وجود ندارد. و در مهر هفتم، حیوانی برای اعلام آن نیست. هیچ قدرتی نیست که آن را اعلام کند. می بینید، هیچ کس این کار را نمی کند. در... ببینید... پس از مهر چهارم، هیچ اعلانی توسط هیچ قدرت حیوانی وجود ندارد، از مهر پنجم، ششم و هفتم، به هیچ وجه.

۸۳. حال توجه داشته باشید. این را دوست دارم. در زمان سوار چهار اسب. سوار (مفرد) چهار اسب مختلف، یک حیوان هم وجود داشت که قدرت را اعلام می کرد. هر بار که سوار، بر اسبی دیگر سوار شد و برای تاختن پیش آمد، یک حیوان دیگر پیش آمد و آن را اعلام کرد. "این یک سرّ عظیم است." می بینید؟ "این سرّ است." چرا؟ اعلام کردن مهر.

۸۴. چرا یکی در مهر پنجم نیست که آن را اعلام کند؟ ایناهاش، طبق مکاشفه ای که خداوند عیسی امروز به من داد، یا امروز صبح زود. این، بدین صورت است که در این زمان، سرّ ادوار کلیسا اکنون به اتمام رسیده است. در این زمان، سرّ ضد مسیح مکشوف گشته است. ضد مسیح آخرین تاخت خود را انجام داد، او را سوار بر اسب زرد رنگ دیدیم، ادغام شده، رنگ های متعدد او، و تا به هلاکت به تاخت خود ادامه می دهد.

۸۵. در زمان پرداختن به کرّناها و موارد دیگر، به تعلیم این خواهیم پرداخت. الآن می توانم به این پردازم، ولی دوباره از مبحث خودمان دور خواهیم شد و ما... او می تازد...

۸۶. به این دلیل است که کسی آنجا نیست. حال، بدون دلیل مکتوب شده ای، پشت هر چیزی یک دلیلی هست. حال، به یاد دارید، نخست، در ابتدا، گفتم که هیچ چیزی نمی تواند بدون دلیل باشد. قطره ای جوهر را به خاطر دارید؟ می بینید؟ باید دلیل را پیدا کنید. خب، یک دلیلی بود که آنها نیازی به داشتن یک حیوان، یا یک قدرت برای اعلام شکسته شدن این مهر نداشتند. و تنها خداست که می تواند چرایی آن را مکشوف سازد، چون اینها همه در اختیار اوست.

۸۷. ولی دلیل اینکه او این را مکشوف می‌سازد، تا جایی که من متوجه می‌شوم، بخاطر سر کتاب رستگاری است، تا جایی که مربوط به مکشوف شدن ضد مسیح است، و در همان زمان، کلیسا رفته است و این امور اصلاً در دروهی کلیسا اتفاق نمی‌افتد. درست است. اینها جدای از دورهی کلیسا است. در این زمان، کلیسا قطعاً رفته شده است. کلیسا در باب چهارم کتاب مکاشفه به بالا می‌رود و دیگر باز نمی‌گردد تا زمانی که با پادشاه خود برگردد، در باب نوزدهم. ولی این مهرها در اینجا دارند آنچه که بود و هست و خواهد بود را آشکار می‌سازند. می‌بینید؟ و اکنون، آنچه که می‌بایست مربوط به عصر کلیسا می‌بود، با این مهرها مکشوف شده بود و اکنون دقت کنید که چه می‌شود.

۸۸. چهار مرحلهی سوار او مکشوف شده است. چهار مرحلهی ضد مسیح، در حال تاخت، در این زمان مکشوف شده است، از این رو دیگر نیازی به داشتن آنها ندارند.

۸۹. و چهار موجود زندهی خدا بودند که سوار را هنگام تاختن اعلام کنند. چهار حیوان، چهار قدرت هستند. حال، می‌دانیم که وحش به تفسیر نمادهای کتاب مقدس مفهوم «قدرت» دارد. حال، به دقت به آن پردازیم. چهار وحش در کتاب مقدس هستند که نمایانگر قدرت در میان مردم هستند.

۹۰. حال، اگر متوجه شده باشیم، مثلاً در دانیال، وقتی او ظهور امت خاصی را دید، این امر شاید شبیه به خرسی بود که در نماد، در یک طرف خود دنده‌ای در دست داشت. بعد ظهور قدرتی دیگر را دید، یک بز. این نمایانگر چیزی بود. بعد دید که قدرت دیگری برخاست، که شبیه پلنگی با سرهای متعدد بود. این نمایانگر یک سلطنت خاص بود. بعد دید که دیگری برخاست، یک شیر بزرگ که با دندان خود همه چیز را پایمال می‌نمود. این بطور کامل نمایانگر یک قدرت متفاوت بود. یکی سلطنت نبوکدنصر بود؛ و دیگری نمادی از یک رویا. دانیال یک رویا دید؛ نبوکدنصر یک خواب دید، اما دانیال خواب او را تعبیر کرد که در تطابق با رویا بود.

۹۱. آمین! او، [برادر برانهام یک بار دست‌هایش را به هم می‌زند.] اگر بدانید که چه اتفاقی

افتاد! قبل از اینکه اینجا را ترک کنیم، چه اتفاقی افتاد؟ متوجه می‌شوید؟ شش خواب صریح که دقیقاً با رویا آمد. یک خواب تعبیر شده، یک روایست. چون شاید فرد با یک ضمیر ناخودآگاه متولد نشده باشد که وقتی بیدار است این را ببیند، آن وقت خدا از طریق این ضمیر ناخودآگاه با او تکلم کند. این را وعده داده که در ایام آخر، قوم را در خواب‌ها و رویاها ملاقات خواهد نمود. می‌بینید؟

۹۲. حال، یک رویا زمانی است که شما کاملاً بیدار هستید، این گونه ایستاده‌اید و چیزهای مشخصی بر شما مکشوف می‌گردد. و می‌ایستید، و درباره‌ی آن به مردم می‌گویید؛ اتفاقی که افتاده است، یا چه اتفاقی قرار است بیفتد و این چیزها.

۹۳. ولی حال، خواب دیدن مربوط به زمانی است که در خواب هستید، و حواس پنج‌گانه‌ی شما غیرفعال هستند و شما در-در ضمیر ناخودآگاه خویش هستید. شما جایی هستید، چون، وقتی برمی‌گردید، به یاد می‌آورید که کجا بوده‌اید، و تمام عمرتان این را به یاد می‌آورید. می‌بینید؟ پس، این ضمیر ناخودآگاه شماست. برای اینکه...

۹۴. چنان‌که سناتور آپشاو^۳ می‌گفت: "نمی‌توانید چیزی باشید که نیستید." و این درست است.

۹۵. و بعد، اگر یک رائی متولد شده باشید. حال، می‌دانید، برای انجام آن، هر دو آن ضمیرها باید در کنار هم باشند. نه اینکه یکی اینجا با پنج حواس، بصورت فعال، و دیگری اینجا وقتی که شما در خواب هستید و حواس پنج‌گانه‌ی شما فعال نیستند. ولی می‌دانید، وقتی که هر دو آنها، با آن متولد شده باشید، با هم هستند، و نیازی ندارید که به خواب بروید. فقط از یکی به آن یکی منتقل می‌شوید، این‌طوری به خواب نمی‌روید. فضای کافی برای به خواب رفتن نیست. و شما خودتان را این‌گونه نمی‌سازید.

۹۶. پس "عطایا و دعوت‌ها از جانب خدا پیش‌مقدر شده است." اینها عطایا و دعوت‌های

خدا هستند، حتی کتاب مقدس می گوید که «بدون توبه» هستند. می بینید؟ اینها پیش از بنیان عالم مقدر شده اند. می بینید؟

۹۷. حال، متوجه می شویم که... وحش دانیال، بدین معنی بود که این قدرتی بود که داشت در میان مردم برمی خاست. بسیار خب. و رویای یوحنا در اینجا، همچنین نشان داد که اینها قدرت ها بودند، به پاخاستن امت ها. مانند ایالات متحده که درمکاشفه ۱۳ بعنوان یک بره ظاهر می شود. و بعد اگر بخواهید بدانید که تفاوت...

می گوید: "حب، آن دارد از یک قدرت ملی سخن می گوید."

۹۸. وحش می تواند نمایانگر نیروی مقدس هم باشد. این را می دانستید؟

۹۹. به رفقه (ربکا) توجه کنید، وقتی-وقتی که العازار خادم ابراهیم... وقتی نزد رفقه آمد، او... او را بر یک شتر سوار کرد، همان شتری که رفقه به آن آب داده بود. رفقه سوار بر این شتر رفت تا داماد خویش را که ندیده بود، ملاقات کند. همان شتری که که او سیرابش کرد، چیزی بود که او را به مسکن آینده و شوهرش رساند.^۴

۱۰۰. امروز هم به همین صورت است. همان چیزی که کلیسا دارد آبیاری می کند، که بذر است، بذر کلام. همان کلامی است که زنده می گردد و ما را نزد داماد نادیده مان می برد. می بینید؟ می بینید؟

۱۰۱. ببینید که چقدر دقیق است. هنگامی که رفقه او را دید، اسحاق خانه را ترک کرده و در مزرعه بود، دور از خانه ی خود.

۱۰۲. و کلیسا مسیح را در هوا ملاقات می کند، و بعد مسیح او را به منزل می برد، به منزل پدر، جایی که مسکن ها مهیا شده است. اسحاق هم رفقه را به همین صورت برد.

۱۰۳. و توجه داشته باشید، این عشق در نگاه اول بود. رفقه برای دیدار او شتافت.

^۴ اشاره به پیدایش باب ۲۴

۱۰۴. و این طریقی است که کلیسا مسیح را ملاقات خواهد نمود، در هوا، تا همیشه با او باشد.

۱۰۵. حال، واژگان کتاب مقدس، وحش‌ها، قدرت‌ها هستند. توجه کنید، حال می‌خواهم، می‌خواهم توجه کنید.

۱۰۶. شریر چهار حیوان متغیر رنگ خود را داشت تا با آنها به پیش برود. او چهار حیوان خود را داشت. در حقیقت این هر سه آنها بود که در رنگ یکی جمع شده بود، و آن یکی را یک اسب زرد رنگ ساخته بود، یک اسب سفید، اسب سرخ و اسب سیاه. و دیدیم که هریک از آنها یک مرحله از خدمت او بود، یک مرحله از کلیسای اولیه که در نقیه، به شکل یک فرقه در آمده بود. کلیسای اولیه‌ی پنتیکاستی که روح القدس بر آنها ریخته بود. در ادامه، روح ضد مسیح را برگرفت، یک تشکیلات را شکل داد و دختران تشکیلات را به دنیا آورد. سه بار قدرت خود را تغییر داد و آنها را در یک جمع کرد و اسب زرد رنگ را ساخت. و بعد نامی بدو داده شد که موت خوانده می‌شد و تا به ابدیت با آن تاخت. از این واضح‌تر نمی‌شود! حال، حال توجه کنید، این اسب به او داده شده و او بر آن سوار است.

خدا، خدا هم، هر بار که...

۱۰۷. حال دقت کنید. وقتی که ضد مسیح ظاهر شد، نخستین بار، در چه چیزی ظاهر شد؟ اسب سفید. می‌بینید، از این معصوم‌تر نمی‌شد، فقط یک تعلیم در کلیسا. آنها خواستار مشارکت بودند. مشارکت تنها در مسیح است. اما آنها خواستار یک مشارکت بودند. نمی‌توانستند این را تحمل کنند، می‌خواستند که...

۱۰۸. خب، می‌دانید، مثل دسته‌هایی که در کلیسا ظاهر خواهند شد. شما شبانان این را می‌دانید. می‌بینید؟ آنها، مثل مثلی که می‌گوید «کبوتر با کبوتر...»، ولی برادران! اگر تولد تازه یافته باشیم، این رفتار ما نخواهد بود. خیر. حال، ما-ما-ما...

۱۰۹. اگر ایرادی در برادرانمان می‌بینیم، دعا کنیم و این را در برابر خدا حفظ کنیم، و آن

فرد را محبت کنیم تا زمانی که او را درست به حضور خدا بیاوریم. می بینید؟ این راهش است، حقیقتاً نحوه‌ی انجامش این است.

۱۱۰. می دانید، عیسی گفت: "کرکاس‌ها هم آنجا پیدا خواهند شد." چون عیسی گفت که خواهند بود، "اما آنها را بر مکنید مبدا گندم هم با آنها برکنده شود." می بینید، "آنها را به حال خود رها کنید."^۵ او... اجازه بدهید وقتی زمانش رسید او عمل جداسازی را انجام دهد. می بینید؟ بگذارید با هم رشد کنند.

۱۱۱. توجه داشته باشید، وقتی که حیوان به بیرون رفت، ضد مسیح سوار بر یک حیوان، قدرت خودش، به بیرون رفت.

۱۱۲. اوه، این را دوست دارم. دارم به حسی معنوی دست پیدا می کنم، شاید تهییج. توجه داشته باشید، هنگامی که ضد مسیح... اوه، آن مکاشفه‌ها، در حضور آن گلوله‌ی آتشین معلق در یک اتاق! تا زمانی که... اوه، برادر! هر چند که از زمان کودکی این را دیده‌ام، هر بار که به من نزدیک می شود، هراسان می گردم. این کمایش من را در شرایط بیهوشی قرار می دهد. هرگز به آن عادت نمی کنید؟ نمی توانید. بسیار مقدس است.

۱۱۳. توجه کنید، همان‌طور که ضد مسیح سوار بر (چهار) حیوان خدمت خویش پیش رفت، هر بار خدا یک حیوان را می فرستد تا با آن مقابله کند. می بینید؟ حال دقت کنید. پس هر بار (که وحش سوار بر) اسب خویش بود، ضد مسیح بر اسب خویش، بر حیوان خویش سوار بود، تا خدمت خود را اعلام کند؛ خدا نیز حیوان خود را فرستاد، و او سوار بر آن بود تا نبرد خود را با آن اعلام نماید.

۱۱۴. حال، کلام می گوید: "هر بار که دشمن چون سیل می آید، روح خدا استانداری را بر ضد او خواهد داشت."

۱۱۵. پس زمانی که دشمن بعنوان یک ضد مسیح پیش رفت، خدا یک نوع قدرت خاص را

می‌فرستد تا با آن روبرو شود. و زمانی که آنها...

۱۱۶. او دوباره بیرون رفت، بعنوان سوار اسب سرخ، یک رنگ دیگر، یک قدرت دیگر، یک خدمت دیگر؛ و خدا یکی دیگر را به سراغش فرستاد تا با آن مبارزه کند، تا کلیسای خویش را حفظ کند.

۱۱۷. باز مرتبه‌ی سوم فرستاد، خدا هم حیوان خود را فرستاد، حیوان سوم آمد و آن را اعلام کرد.

۱۱۸. او چهارمی را فرستاد. خدا هم چهارمی خود را فرستاد. و بعد ضدمسیح به انتها رسید، و ادوار کلیسا هم در آن زمان به اتمام رسید. دقت کنید، حال، اوه، این خیلی خوب است.

۱۱۹. حال، می‌بینیم که در حال تغییر است، چهار حیوان، به معنی این بود که در چه قدرتی مکشوف شده... یا او چه قدرتی را بر جهان آشکار کرده بود، و چطور آنها در این اسب زرد، یعنی «موت» جمع شدند.

۱۲۰. حال نگاهی داشته باشیم به نیروهای خدا، در این چهار حیوان، برای مقابله و مبارزه با آنها.

۱۲۱. اولین حیوان خدا، که با آن بیرون رفت تا با ضدمسیح روبرو شود، روح ضدمسیح در زمانی که فقط در تعلیم قرار دارد. حال به خاطر داشته باشید، زمانی که ضدمسیح برای نخستین بار تاخت، در یک خدمت تعلیم بود. ضدمسیح ابتدا در یک خدمت تعلیم تاخت. حال آنی که برای رو در رو شدن با آن بیرون رفت را ببینید؛ شیر، شیر سبط یهودا، که کلام است. وقتی که تعلیم کذب‌هی او پیش رفت، کلام راستین رفت تا با او مواجه شود.

۱۲۲. به همین علت است که یک ایرنیوس داشتیم، و یک پولیکارپ و این افراد، یا یک سنت مارتین.

۱۲۳. هنگامی که ضدمسیح داشت با تعلیم کذب‌هی خود می‌تاخت، خدا تعلیم خود را بیرون

فرستاد، یعنی کلام را، شیر سبط یهودا که کلام آشکارشده در روح القدس است. و روح القدس، در آنجا، تا خودش را آشکار سازد، که کلام است!

۱۲۴. به همین دلیل است که کلیسای اولیه شفاه، معجزات، رویاها و قدرت داشت، بخاطر اینکه کلام زنده، در شکل شیر سبط یهودا بود که داشت می تاخت تا با آن مقابله کند. آمین! حالا متوجه می شوید؟ او، ضدمسیح؛ نیروی خود را می فرستد، خدا هم نیروی خود را می فرستد، یعنی کلام را. ضدمسیح، تعلیم کذب؛ تعلیم راستین هم با آن بیرون رفت تا با آن مقابله کند. حال، این نخستین بود. حال، این نخستین کلیسا بود، رسولانی، که رفت تا با آن مواجه شود.

۱۲۵. حال، حیوان دومی که ضدمسیح فرستاد، یک حیوان سرخ رنگ بود، که باید... او بر آن سوار بود، که می بایست صلح را از زمین می گرفت و جنگ افروزی می کرد.

۱۲۶. حال، دومین حیوانی که برای مقابله با آن بیرون رفت، گوساله بود. گوساله یعنی زحمت، حیوان متحمل.

۱۲۷. حال اگر بتوانیم چند لحظه ای مکث کنیم. بگذارید، بگذارید، بله، محض اطمینان از اینکه این را متوجه می شوید. حال، این گونه ای است که شاید کمی باعث سردرگمی شما بشود. ولی بیایید طیاطیرا را اینجا بررسی کنیم. دقت کنید و ببینید که آیا این یک کلیسای در زحمت هست یا خیر. می بینید.

و به فرشته ی کلیسای در طیاطیرا بنویس این را می گوید پسر خدا که چشمان او چون شعله ی آتش و پاهای او چون برنج صیقلی است.

اعمال تو را می دانم...

۱۲۸. می بینید، حال دارد کاملاً می شود اعمال، می بینید، چون این همانی است که داشت با او می تاخت.

... و محبت و خدمت (می بینید، این کلاً...) و ایمان و... صبر تو را می دانم و اینکه اعمال آخر تو (باز هم اعمال) بیشتر از اول است.

۱۲۹. می بینید، این نشان می دهد که عصر طباطیرا، پس از اینکه ضد مسیح به عصر کلیسای طباطیرا وارد شده و استحکام یافت، این کلیسای کوچک نمی توانست کاری کند، جز اینکه متحمل زحمت بشود.

۱۳۰. و نکته ی دیگر اینکه، گوساله هم یک حیوان قربانی است. می بینید؟ آنها می توانستند حیات خود را آزادانه تقدیم کنند، در دوران تاریکی. در هزار سالی که کاتولیکسم دنیا را کنترل می کرد. و آنها با یک بله و خیر وارد می شدند. ابایی از مردن نداشتند، اگر مفهومش مرگ بود، اشکالی نداشت. آنها در هر صورت رفتند و مردند. چرا؟ این همان روح آن عصر بود.

۱۳۱. به همین دلیل است که آنها، یعنی ایرنیوس، پولیکارپ، یوحنا، پولس و مردان عظیم و بزرگ در آنجا با آن امر مقابله می کردند.

۱۳۲. پولس این را دید. او گفت: "می دانم که پس از رحلت من، گریان به میان شما در خواهند آمد، برادران، و سخنان کج خواهند گفت. و این شما را گمراه خواهد ساخت." به آن رسول نگاه کنید که با چهره ای جدی آنجا ایستاده در حالی که پشت او مملو از تازیانه ها و چشمان او پر از اشک است، ولی او می توانست فراتر را ببیند... فراتر از چیزی که آنها می توانند با تلسکوپ صد و بیست میلیون سال نوری را رصد کنند. او می توانست تا به ابدیت را ببیند. او آنجا بود. این را پیشگویی کرد و گفت این چیزی است که اتفاق خواهد افتاد. و همچنین، تا ادوار پیش رو را گفت.

۱۳۳. پس از او، یوحنا طولانی ترین حیات را داشت. و هنگامی که یوحنا داشت سعی می کرد تا تمام آن رساله های مقدس را جمع آوری کند، مسح شده به روح القدس، آنها را گردآوری کند تا کتاب مقدس را شکل دهد، امپراطوری روم او را دستگیر کرده و به جزیره ی پطمس

فرستاده شد. او محض خاطر کلام خدا بود که به جزیره‌ی پطمس رفت. پولیکارپ داشت به او کمک می‌کرد که آن را ترجمه کند.

۱۳۴. آن روز نامه‌ای را که خود مریم برای پولیکارپ نوشته بود، می‌خواندم. و ملامت کردن... نه که او را ملامت کند. بلکه داشت او را بخاطر اینکه فرد دلیری بوده که می‌توانسته تعلیم عیسی مسیح را که از جانب خدا از او زاده شده بود، بپذیرد و تعلیم دهد می‌ستود. یادداشت خود مریم که برای پولیکارپ نوشته بود.

۱۳۵. می‌دانید که پولیکارپ خوراک شیران گشت. نه، سوزانده شد. برای اینکه شیرها را در میدان مسابقات رها کنند، خیلی دیر شده بود، بنابراین آنها یک حمام را تخریب کردند، یک حمام قدیمی را، و او را در وسط میدان گذارده و سوزاندند.

۱۳۶. و در طول مسیر، در راه آنجا، با سری پایین درحال راه رفتن بود. یوزباشی رومی به او گفت: "تو مرد سالخورده و مورد احترامی هستی. چرا ایمانت را انکار نمی‌کنی؟"

۱۳۷. او نگاهش را به آسمان دوخته بود. و از جایی صدایی آمد، آنها نمی‌توانستند درک کنند از کجا می‌آید، صدا گفت: "پولیکارپ! نترس، من با تو هستم." آه-ها! چرا؟ او با آن کلام مانده بود.

۱۳۸. و زمانی که شروع کردند به انباشتن چوب برای سوزاندن او، نوای یک موسیقی آسمانی نازل شد. و-و فرشتگان در جایی درحال نغمه‌سرایی بودند. او هرگز حتی یک نظر بر مستهزئین نینداخت.

۱۳۹. مردان دلیر چنین هستند. این مردانی هستند که می‌توانند پایداری کنند. شهدا در طول تمام ادوار به شدت رنج کشیدند. اما آنها چه بودند؟ آنها تحت الهام بودند، الهام روح خدا، قدرت روح. من...

۱۴۰. کلیسا، این را فراموش نکن، و شما برادرانی که به نوار گوش می‌کنید. می‌خواهم این را بیازمایید. چطور آن مردان می‌توانستند کاری انجام دهند، جدای قوت خدا که در آنها رها

شده بود؟ می‌خواهم این جعبه را بالا بگذارم که نمایانگر آن باشد. اگر خدا یک روح ویژه‌ای را بین آنها می‌فرستد، این تنها چیزی است که توسط آن عمل خواهند کرد، این روح است که در بین آنها عمل می‌کند. حال، این را به شما اثبات خواهیم کرد، از طریق تاریخ کلیسا و توسط بازگشایی مهرها و قدرت‌هایی که رها می‌گردند، و دقت کنید، دقیقاً کلیسا به مسح پاسخ داده و قادر به انجام کار دیگری نیستند.

۱۴۱. حال، نخستین، آن شیر بود که غرش کرد، آن کلام خالص و دست‌نخورده.

۱۴۲. دومین، در طیاطیرا، گوساله بود. این یک... یک حیوان متحمل است. عذر می‌خواهم، یک حیوان قربانی است. آیا این دقیقاً کلیسای کوچک بینوا نبود؟ روم در آنجا استقرار گرفته بود، برای هزار سال دوران تاریکی، و هرچیزی که معترف به تعلق به کلیسای رومی داشت، بلافاصله به موت سپرده می‌شد. و آنها می‌بایست رنج می‌کشیدند، از جایی به جای دیگر می‌رفتند.

۱۴۳. شما فراماسون‌ها! توجه شما را جلب می‌کنم. نشان صلیب را به خاطر می‌آورید؟ حال، می‌دانید که دارم از چه چیزی صحبت می‌کنم.

۱۴۴. حال توجه داشته باشید، اگر توجه کرده باشید، این جمع‌آوری و محافظت از کتاب مقدس بود. می‌بینید؟ و باید در میان یکدیگر متحمل زحمت می‌شدند. بفرمایید، گوساله. و هنگامی که زمان... دیشب این را خواندیم. وقتی که این پیش رفت، قربانی آمد و آنها می‌بایست می‌رفتند.

او گفت: "به شراب و روغن ضرر مرساں."

۱۴۵. آنها چه کار کردند؟ آنها به اراده‌ی خود به آنجا رفتند و مردند. آنها اهمیتی نمی‌دادند، چرا که روح کلیسا در آن دوران، قربانی بود، یعنی زحمت. آنها با نهایت آزادی ممکن، مسح شده به روح راستین آن دوره پیش رفتند، و مانند قهرمانان مردند، یک قربانی، هزاران هزار نفر، بر طبق آمار شصت و هشت میلیون نفر.

۱۴۶. گوساله، قربانی! اوه خداوند! متوجه این می‌شوید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] بسیار خب. حال، قربانی. این فقط می‌توانست در آن دوره متحمل زحمت بشود، تا با مخالفت عظیمی که در آن هزار سال وجود داشت مقابله کند.

۱۴۷. حال، حیوان سومی که از جانب شریر بیرون رفت، اسب سیاه بود. می‌بینید؟

۱۴۸. حال، حیوان سومی که بیرون رفت از جانب خدا تا با او مقابله کند، تا با نیروهای اسب سفید جنگ کند، یک انسان بود، زیرک و هوشمند، با حکمت خدا. می‌دانید، انسان از هر حیوانی باهوش‌تر است. می‌بینید؟ چون می‌تواند غالباً از او زرننگ‌تر باشد. او زیرک و باهوش است. می‌بینید؟ و او...

۱۴۹. عصر، از عصر تاریکی، حال در خروج از عصر تاریکی، در این سمت، هنگامی که این اسب سیاه در حال تاختن بود، هنگامی که برای قربانی‌هایشان و هر کاری که می‌کردند، طلب پول می‌کردند. و پول فقط... می‌دانید که چطور بود.

۱۵۰. حال، حیوان بعدی که برای جنگ با آن بیرون رفت، حیوانی با صورت انسان بود، باهوش، تحصیل‌کرده، زیرک و مسح‌شده به روح آن دوران. متوجه این شدید؟ حال، او بیرون رفت با وی جنگ کند، با زیرکی و حکمت خدا که با او بود. این عصر اصلاحات بود. مارتین لوتر، جان ولسلی و سایرین. می‌بینید، این اصلاحات بود. زوینگلی، و دیگر چه کسی، ناکس، کالوین و همه‌ی آنها که بیرون رفتند. این زیرکی بود. و حال، دقت کنید، دقیقاً از دوران تاریکی، از اصلاحات، این طریق، دقت کنید، زیرکی یک انسان بود.

۱۵۱. اگر بتوانید پنجره‌ها را کمی باز کنید. به گمانم افراد دارد گرمشان می‌شود، شاید، آنجا! اگر بتوانید پنجره را کمی باز کنید. چون می‌دانم اگر من که اینجا ایستاده و موعظه می‌کنم، احساس گرما می‌کنم، شما که آنجا هستید هم باید گرم‌تان شده باشد.

۱۵۲. خوب توجه داشته باشید، این زیرکی یک انسان بود. حال، متوجه می‌شوید؟

۱۵۳. حیوان سومی که شیطان فرستاد، او هم زیرک می‌شود. دقت کنید "یک هشت یک"

گندم به یک دینار، سه هشت یک جو به یک دینار." می‌بینید؟ برنامه‌ی پولسازی، زیرکی برای تصاحب طلای جهان و ثروت، که بدان وارد شد. این دقیقاً باید تحقق یابد. این چیزی است که شروع به دریافت پول برای دعاها کرد. و برای... جایی ساخت به نام برزخ و با دعای خویش نیاکانشان را از آن بیرون می‌آوردند. و اوه، می‌بایست تمام اموال و دارایی خود را می‌بخشیدید. کلیسا و حکومت یک بودند، کلیسا املاک شما را تصاحب می‌کرد.

۱۵۴. آیا نمی‌بینید که بعضی از این مبشرین، امروز، همچنان همان مسح را بر خود دارند؟ سالمندان را بر این می‌دارند که حقوق بازنشستگی خود را واگذار کنند و منازل خود را بخاطر امور خاصی واگذار کنند. برادر! نمی‌خواهم به این امر بپردازم. ولی با این خواهم ماند؛ به عقب نظر می‌کنم تا ببینم دارم به کجا می‌روم. حال توجه داشته باشید، آن افراد، این به آنها مربوط است. این به آنها مربوط است، هیچ-هیچ ارتباطی به من ندارد. من فقط مسئول این کلام در اینجا هستم.

۱۵۵. حال توجه داشته باشید. حیوانی که برای جنگ با آن آمد، یک انسان بود. و همه می‌دانیم که این حیوان، این نیروی انسان، در دانش خود، آن نان فطیری که مارتین لوتر در زمان بالارفتن از پله‌ها در دست خود داشت را تشخیص داد...

۱۵۶. آنها می‌گفتند: "این خون عیسی مسیح است. / این بدن عیسی مسیح است."

۱۵۷. لوتر آن را بر زمین انداخت و گفت: "این نان و شراب است. بدن مسیح نیست. چون صعود کرده به دست راست خدا نشسته و شفاعت می‌کند." می‌بینید، حکمت، انسان.

۱۵۸. و هنگامی که جان و سلی از راه رسید، پس از اینکه زوینگلی و کالوین آمده بودند.

۱۵۹. و کلیسا را به جایی رساندند، در باب امنیت، تا جایی که دیگر خواستار بیداری دیگری نبودند. "هر آنچه مقدر شده باشد، به انجام خواهد رسید." و همه‌اش همین بود. و هر جور که می‌خواستند زندگی می‌کردند. کلیسای لوتری و کلیسای انگلیکن چنان منحرف شده است! اوه خداوند! تمام کشور فاسد شده بود، درست همان‌طور که امروز هست. کلیساها منحرف

شده بودند. در زمان پادشاهی هنری هشتم، و ورود به انگلستان، پس از ملکه مریم خونخوار و تمام چیزهایی که اتفاق افتاده بود. و بعد کلیسا چنان مملو از خشونت و فساد بود که بسیاری ادعای مسیحیت می کردند و در عین حال با چهار یا پنج همسر زندگی می کردند، یا هر کاری که می خواستند انجام می دادند و در رجاست خود پیش می رفتند.

۱۶۰. جان وسلی، با مطالعه‌ی کتاب مقدس، و تأمل در آن، بر او مکشوف شده بود که خون عیسی مسیح ایماندار را تقدیس می کند. و شما... نمی بایست... بعد چه کار کردند؟ و در یک اصلاحات دیگر خروج کرد. او جهان را در دوران خویش نجات داد، همان طور که لوثر این کار را کرد. می بینید؟ این چه بود؟ آن انسان، نیروی حیوان که داشت بیرون می رفت.

۱۶۱. به انسان حکمت درک داد، که این امر اشتباه است. "آن خون عیسی مسیح نیست. این بدن عیسی مسیح نیست. این نمایانگر بدن است." می بینید؟

۱۶۲. این همچنان محل منازعه‌ی میان کاتولیک و پروتستان است. این تنها چیزی است که در حال حاضر نمی توانید بر آن به توافق برسید. می توانید در هر چیز دیگری توافق کنید، جز این؛ اینها در آن شوراها می دارند. اکنون توجه کنید. ولی این، نمی توانستند سر آن به توافق برسند. [برادر برانهام سه بار روی منبر می زند.] می بینید؟

۱۶۳. یکی می گوید: "این خون است." و می گوید: "این خون واقعی است؛ اینکه کشیش قدرت دارد تا این نان را به بدن واقعی مسیح تبدیل نماید." دلیل وجود خیمه‌ی کوچک در کلیسا همین است. بخاطر همین است که نشانها را در دست می کنند، و انواع هدایای مشرکانه را می گذرانند، تعظیم می کنند و کلاهشان را برمی دارند و تمام این چیزها. این برای ساختمان نیست. برای فطیری است که در خیمه است... و توجه داشته باشید که شیطان چطور زیرکانه آن را انجام می دهد.

۱۶۴. ولی می بینید، در آن زمان، بر آن وجود انسانی، خدا روح حکمت را بر یک انسان قرار داد، تا متوجه چیزی که اشتباه است، بشود. این برای جنگ با حیوان سوم بود که چنان کلیسا

را فاسد ساخته بود، که داشت می‌تاخت، و این وحشتناک بود. اصلاحگران، بعد آنها در دوران اصلاحگران چه کردند؟ آنها دوباره کلیسا را از مراسم مشرکانه‌ی بت‌پرستی، به سمت خدا برگرداندند. می‌بینید؟ این چیزی است که حیوان بخاطرش پیش رفت، آن زیرکی انسان، سوار، تا آن را به انجام رساند.

۱۶۵. حال، ولی، اکنون آیه‌ی ۳ را بخوانید و... یا مکاشفه ۲:۳، فقط یک دقیقه. حال، به دلیلی این را اینجا علامت زده‌ام. حال این، اینجا عصر لوتری است که وارد می‌شود، و عصر اصلاحات، در مکاشفه ۲:۳.

۱۶۶. کاری که آنها کردند، ایجاد تشکیلات بود. به محض اینکه لوتر کلیسای خود را شروع کرد، آن را تشکیلات ساختند. بسیار خب. همان کاری که وسلی کرد. همان کاری که پنطیکاست انجام داد، دقیقاً، آن را تشکیلات ساختند. و چه کار می‌کنند؟ همان سیستمی را که از آن خروج کرده‌اند، برمی‌گیرند. می‌بینید؟

۱۶۷. حال به این دقت کنید، مکاشفه، از این کلیسای ساردس صحبت می‌کند: "به فرشته‌ی کلیسا"، البته این آیه‌ی اول است. می‌بینید؟ بسیار خب.

بیدار شو و مابقی را استوار نما

۱۶۸. این "کلامی که تعلیم یافته‌ای" است. می‌بینید. "مابقی"

... که نزدیک به فنا است...

۱۶۹. او در همان زمان مهیای شروع یک تشکیلات است، درست به شباهت کلیسای کاتولیکی که از آن خارج شده بود.

... زیرا که هیچ عمل تو را در حضور خدا کامل نیافتم."

۱۷۰. بفرمایید. این... او پیش می‌رود، دوباره برمی‌گردد به همان. نمی‌بینید که چرا سیستم تشکیلاتی غلط است؟ چه کسی این را شروع کرد؟ آیا خدا بود؟ رسولان بودند؟ کلیسای

کاتولیک رومی این کار را کرد. هر تاریخدانی غیر از این بگوید، درست نیست. آنها، آنها کلیسای مادر هستند، و این گونه است. ولی آنها همه چیز را تشکیلات کردند، و یک سیستم را با سَریت یک انسان آنجا قرار دادند. ولی ما یک انسان را برگزیدیم، مثل کاری که آنها کردند. ما یک شورای متشکل از انسان‌ها را برگزیدیم، آنها را دور هم جمع کردیم، و بعد حقیقتاً به یک تشویش می‌رسید. درست است. اصلاً یک شورا چطور می‌تواند؟

۱۷۱. این مانند این است که ما فکر می‌کنیم دموکراسی درست است. من هم به این باور دارم. ولی این هرگز درست عمل نمی‌کند. نمی‌تواند، با یک مشت سوسول که برای اداره‌ی آن وجود دارند، چطور ممکن است که آن را درست انجام داد؟ نمی‌توانید. توجه داشته باشید که یک پادشاه دیندار، آن چیز حقیقی بود.

۱۷۲. توجه داشته باشید که حیوان، حیوان سوم، زیرکی انسان بود. و او نمایانگر اصلاحگرانی است که پیش رفتند.

۱۷۳. از بت گرفتن و گفتن "این نان است." [برادر برانهام چهار بار دست می‌زند.] می‌بینید، ضد مسیح همچنان چیزی را دارد که نماد مسیحیت است. باید داشته باشد، چون او «بر ضد» است، می‌داند. و بعد، اگر او می‌بایست بر ضد چیزی باشد...

۱۷۴. حال، اگر او از راه برسد و بگوید "اوه، من یک بودا هستم." این هیچ تأثیری ندارد. همه این کار را می‌کنند. این از ابتدا هم بت پرستی است.

۱۷۵. ولی ضد مسیح زیرک است. او انواع چیزهایی را دارد که نمایانگر مسیحیت هستند. فقط، این را کمی از آن سمت منحرف کرده، یک چیزی در تضاد با تعلیم اولیه و اصلی آن. می‌بینید، این است که او را ضد مسیح می‌سازد. می‌بینید؟

۱۷۶. پس اصلاحگران، هنگامی که حیوان در شکل یک انسان پیش رفت، تا با آن جنگ کند!

۱۷۷. حال، این را فراموش نکنید؛ این را فراموش نکنید. [برادر برانهام چهار بار روی منبر

می‌زند.] می‌بینید؟ تمام ایام عمرتان این را به یاد داشته باشید، حیوان‌ها درست هستند. این «خداوند چنین می‌گوید» است. می‌بینید؟

توجه داشته باشید، که بت‌پرستی...

۱۷۸. انسان-حیوان به قدرت خدا پیش رفت، با حکمتی که خدا بدو داد، و کلیسا را از بت‌پرستی به سمت خدا برگرداند. ولی در...

۱۷۹. متوجه می‌شویم که در همان عصر کلیسا، شروع به فرقه‌سازی کردند، تا همان کاری را بکنند که آنها در ابتدا انجام داده بودند، آنچه روم انجام داده بود، حال او دارد برای کلیسا دختران می‌آورد. و چه می‌گوید؟

۱۸۰. گفت: "حال، آن... تو را کامل نیافتم، و باید اندک قوتی را که باقی مانده تقویت کنی." حال به هشدار او به آنها گوش کنید، باز در مکاشفه ۳:۳، فکر کنم چند دقیقه قبل به آن پرداختم.

پس به یاد آور چگونه یافته‌ای و شنیده‌ای و حفظ کن و توبه نما.

۱۸۱. به عبارت دیگر "به یاد داشته باش که از چنین فسادى خارج شدى." می‌بینید؟ و به اینجا نگاه کنید.

زیرا هرگاه بیدار نباشی مانند دزد بر تو خواهیم آمد (-آه-ها) و از... ساعت آمدن من بر تو مطلع نخواهی شد.

۱۸۲. در ادامه، او می‌خواهد که شمع‌دان را از جایش منتقل کند. پس، همین است، این یعنی چه؟ یعنی نور کلیسا.

۱۸۳. و او (کلیسا) درست به همان تاریکی سیستم تشکیلاتی بت‌پرستی که از آن بیرون آمده بود، رفت و امروز هم در آنجا مانده، با افرادی با قلب صادق که فکر می‌کنند حقیقت همان است، تا درست همان‌طوری که کاتولیک‌ها هم هستند. و پروتستان‌ها به کاتولیک‌ها

می‌خندند، درحالی‌که، شش تا از یکی و نیم دو جین از دیگری است، دقیقاً بر طبق کلام. حکمت انسان.

۱۸۴. حال توجه داشته باشید، اوه، چقدر این را دوست دارم، حال به هشدار می‌دهم که به آنها می‌دهد، گوش کنید. حال ما... همه‌ی شما، کاملاً با این موافقت؟ اگر نیستید، سؤالتان را برای من بنویسید. آن حیوانات دقیقاً همان‌طور که کتاب مقدس اینجا، آنها را شناسانده، در هر دوره شناسانده شده‌اند. این دقیقاً کاری است که آنجا کرده‌اند. تاریخ نشان می‌دهد که چه کرده‌اند. و ما اینجا نگاه می‌کنیم و می‌بینیم که چه کار کرده‌اند.

۱۸۵. و اینجا، آن حیوانات، من-من-من قبلاً هرگز این را نمی‌دانستم. فقط اینجا نشسته بودم. فقط دیدم که دارد آنجا حرکت می‌کند، همان‌طور که شما الآن دارید به من نگاه می‌کنید. می‌بینید؟ و این باید درست باشد، چون همین‌جا و با کتاب مقدس است. پس چطور می‌خواهید کار دیگری بکنید، جز اینکه بگویید این درست است؟ توجه کنید.

۱۸۶. حال، چهارمین حیوانی که برای جنگ با ضد مسیح بیرون رفت، این آخرین حیوان. حاضرید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] آخرین حیوانی که پیش رفت، یا آخرین قدرتی که برای جنگ با ضد مسیح که بر ضد تعلیم خدا بود، ضد مسیح، آن حیوان یک عقاب بود. می‌بینید؟ چهارمین موجود زنده یک عقاب بود. حال، کافی است ادوار را مطالعه کنید و کلام را مطالعه کنید. این عقاب است! و در کتاب مقدس، آخرین دوره، دوره‌ی عقاب بود. و خدا عقاب را به انبیای خویش تشبیه می‌کند. می‌بینید؟ این... حال دقت کنید. دوره‌ی آخر، عصر عقاب، یک-یک مکشوف کننده‌ی کلام راستین. می‌بینید؟

۱۸۷. قبل از اینکه خدا دست به اقدام بزند، همان‌طور که در دوران نوح انجام داد، او یک عقاب فرستاد. هنگامی که اسرائیل را آورد و ارتش فرعون آماده‌ی رفتن بود، او یک عقاب را فرستاد. هر بار، در انتها، در پایان آن یک عقاب را می‌فرستد.

۱۸۸. و اینجا باز یک عقاب را می‌فرستد. این دقیقاً مطابق کلام است. پس چطور می‌توانید

این را چیز دیگری بسازید؟ یک عقاب را می‌فرستد (چرا؟) مکشوف‌کننده‌ی حقیقی که در طول تمام ادوار درحال فروکش کردن بوده است.

۱۸۹. پس، چطور ممکن بود تا زمان آمدن عقاب، گوساله، یا انسان، یا هر حیوانی که درحال تاخت بود، چطور می‌توانست مکشوف گردد؟ آنها جایگاه خودشان را داشتند. آنها دیندار بودند، حیوانات فرستاده شده بودند، درست همان‌طور که هر کس دیگری بود.

۱۹۰. شیر، این اصلی و اولیه بود. اینجا جایی است که ضد مسیح به جنگ می‌آید.

۱۹۱. سپس شیطان یک نیروی دیگر فرستاد. خدا یک نیرویی فرستاد تا با آن مواجه شود.

۱۹۲. سپس شیطان یک نیروی دیگر فرستاد. خدا یک نیروی دیگر فرستاد تا با آن مواجه شود.

۱۹۳. سپس در نیروی آخر، خدا عقاب را می‌فرستد. "تا پسران را دوباره به سمت ایمان اولیه و اصلی، ایمان پدران‌شان بازگرداند." عصر عقاب! بعد، توجه کنید، دیگر حیوانی در کار نیست. این تمام آن است. این انتهاست. حال، اگر مکاشفه ۱۰:۷-۱ را در نظر بگیرید، قبلاً به آن اشاره کرده‌ام. به یاد داشته باشید، در عصر آخرین پیغام‌آور، چه اتفاقی باید می‌افتاد؟ "تمامی اسرار خدا می‌بایست مکشوف می‌شد." عقاب! آمین!

۱۹۴. حال چهار حیوانی که تاختند را می‌بینید. این کاملاً درست بود. به این ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] و اکنون این هم از هر دوره، و یا هر نیروی کار که از بین آن تاخت. و این هم کلام است که نشان می‌دهد که سوار دشمن چه کاری انجام داد. این در این مهرها مکشوف گشته است. و نیز اکنون در هر حیوان مکشوف گشته، نیرویی که خدا فرستاد، تا با آن جنگ کند، دقیقاً می‌زند به هدف، تا زمان عقاب. حال، اگر اکنون زمان آخر باشد، یک عقاب خواهد آمد تا این کار را بکند. حال، به یاد داشته باشید.

۱۹۵. اکنون، در ایامی که شیر آمد، یعنی آن کلام اصلی، حدود یک صدم آنها به شیر گوش دادند.

۱۹۶. در ایامی که گوساله آمد، تنها تعداد اندکی به پیغام گوساله گوش دادند.

۱۹۷. در ایامی که انسان آمد، در میان انسان‌ها عمل کرد، می‌دانید، او زیرک بود. او گروه کوچکی را خارج کرد.

۱۹۸. و آنها چه کردند؟ شیطان این را دید، پس آنها را به آنجا بازگرداند و در آن منکوحه نمود.

۱۹۹. و به یاد داشته باشید، هنگامی که سرانجام عقاب می‌آید، یک صدم از یک درصد خواهد بود که به او گوش خواهند کرد. این یک عصر عقاب است. این تمام سوارهای دیگر... بعد حتی عیسی پیش‌بینی کرد که: "اگر در آمدنش تعجیل نکند، هیچ‌کسی نخواهد بود، به هیچ‌عنوان کسی نخواهد بود که برای ربوده شدن نجات یابد." ... این کلام است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] پس متوجه هستید که در چه شرایطی هستیم، نیستید برادر و خواهر؟ ["آمین!"] می‌بینید که کجا هستیم؟

۲۰۰. خدایا! خوشحالم، من -من- می‌دانم که چه کار کنم. اما... این من نیستم که برای صحبت کردن اینجا ایستاده‌ام. من هم جزئی از این هستم. من در میان شما هستم. این -این- منم. من خانواده دارم. برادران و خواهرانی که دوستشان دارم. و خدای آسمان، آن‌قدر رأفت داشته که نازل شود. و از طریق خودش این را مکشوف سازد... از طریق رویاهایی که در طول سی سال اثبات شده‌اند که حقیقت هستند. ما اینجا هستیم. ما... ما رسیده‌ایم. فقط همین. تحقیقات علمی این را اثبات کرده. اثبات کلام این را ثابت کرده. و ما اینجا هستیم. و این مکاشفه از خدا می‌آید و حقیقت است.

۲۰۱. متوجه چیزی شدید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] در این فکر بودم که متوجه شده‌اید یا نه. می‌بینید؟ بله، آقا! پس شاید نیازی نباشد که یکشنبه به شما بگویم. توجه کنید، توجه کنید، عالی... حال، اکنون توجه کنید.

۲۰۲. و بعد طبق زمانی که خدا می‌خواست جهان پیش از طوفان را نجات دهد، یک عقاب را

فرستاد. و زمانی که می‌خواست اسرائیل را نجات بخشد، یک عقاب را فرستاد.

۲۰۳. آیا ایمان دارید، که حتی در زمان یوحنا در جزیره‌ی پطمس، این پیغام به قدری کامل بود که نمی‌توانست برای انتقال آن حتی به یک فرشته اعتماد کند؟ می‌دانید که فرشته یک پیغام آور است. ولی آیا می‌دانید که پیغام‌آور یک نبی بود؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]
بفرمایید این را ثابت کنیم... مکاشفه ۲۲، ببینیم که آیا یک عقاب بود. بله، می‌بینید، او... قطعاً او یک فرشته بود. او پیغام‌آور است، ولی این یک نبی بود که تمام این کتاب مکاشفه را برای او مکشوف کرد.

۲۰۴. مکاشفه، باب ۲۲ آیه ۱۹، به گمانم درست است، اگر این را اینجا یادداشت کرده باشیم... ۱۹:۲۲ ممکن است اشتباه کرده باشم. خیر... [یک نفر می‌گوید: "شاید ۹:۲۲ باشد."] ۹:۲۲، همین بود. داشتم به ۹:۲۲ نگاه می‌کردم درست است. اوه، بله، اینجا.

او مرا گفت زنه‌ار نکنی، زیرا که هم خدمت با تو هستم و با انبیا یعنی برادرانت...
۲۰۵. ببینید که یوحنا اینجا چه دید.

... من، یوحنا، این امور را دیدم و شنیدم.

۲۰۶. حال دارد به اتمام می‌رساند، این آخرین باب است.

... و چون... شنیدم و دیدم افتادم تا پیش پاهای آن فرشته‌ای که این امور را به من نشان داد، سجده کنم.

۲۰۷. و «او»، بعد «فرشته» می‌بینید.

او مرا گفت، زنه‌ار نکنی...

۲۰۸. هیچ نبی راستینی، یا هیچ نوع پیغام‌آوری نمی‌تواند پرستیده شود. این تنها از آن خداست.

او مرا گفت زنه‌ار نکنی زیرا که هم خدمت با تو هستم و با انبیا، یعنی برادرانت و با آنان‌ی که کلام این کتاب را نگاه دارند، خدا را سجده کن.

۲۰۹. می‌بینید؟ حال، کتاب بسیار حائز اهمیت بود، چون این کلام خداست. حال دقت کنید. و هنگامی که کلام خدا پیش آورده می‌شود، می‌بایست از طریق نبی باشد، چون این کسی است که کلام خدا بر وی نازل می‌شود.

۲۱۰. انتظار داشتم که سؤالی در این مورد در جعبه‌ای که اینجاست، دریافت کنم. با خودم فکر کردم در این زمینه کمی پیش‌دستی کنم. می‌دانید. احساس می‌کنم چنین سؤالی در بین سؤال‌ها باشد، فقط همین. فکر کردم که به این پردازم. می‌دانید. می‌بینید؟

۲۱۱. هر کلام خدا که داده شده است. کتاب مقدس به هیچ‌عنوان روش را تغییر نمی‌دهد. همواره همان است. این باید از طریق این رایی که منتظر آمدنش هستیم، باشد. حال توجه کنید، مکاشفه ۱:۱۰-۷.

۲۱۲. حال، آیه ۹ را دوباره بخوانیم. اکنون می‌رسیم به... ما... حال، قبل از اینکه به این آیه پردازیم، می‌خوام سؤالی از شما بپرسم.

۲۱۳. قبل از اینکه از این مهرها عبور کنیم، آیا کاملاً متوجه شده‌اید؟ حال به یاد داشته باشید، بعد از آن عقاب، دیگر هیچ نیرویی بیرون نمی‌رود. هر بار که ضدمسیح چیزی را فرستاد، خدا یک نیرو و قدرت را فرستاد. ضدمسیح یک نیروی دیگر را فرستاد، خدا چیزی برای جنگ با آن فرستاد. سپس او نیروی دیگر را فرستاد، و خدا چیزی برای جنگ با آن فرستاد. می‌بینید؟ و بعد وقتی رسید به عقاب که کلامش بود، بازگشته بود به شباهت آنچه در ابتدا بود.

۲۱۴. حال، دقت کنید، آیا نبی‌ای که منتظر آمدنش هستیم، مردی مسح‌شده به روح ایلیا نیست؟ مسلماً خود ایلیا نخواهد بود. ولی یک انسان مثل آن خواهد بود که خواهد آمد. و ماهیت خدمت او این است که بفرستد، احیا کند، این قوم سقوط کرده توسط انحرافات فرقه‌ای را به ایمان اولیه‌ی پدران برگرداند. حال، اگر این کتاب مقدس را به هم پیوند ندهد، نمی‌دانم که چه چیزی این کار را می‌کند. چیز دیگری نمی‌توانم در این باره بگویم، چون

همین است. این حقیقت است، اگر چیزی از آن کم کنید، منحرفش می کنید. می بینید؟ باید بدین صورت باشد.

۲۱۵. حال توجه داشته باشید، در آیه ی نهم، «جان های زیر مذبح»، حال، اینجا جایی است که حقیقتاً مخالفت های زیادی را شاهد خواهیم بود. ولی فقط یک دقیقه دقت کنید. و فقط... می بینید؟ من هم این گونه فکر می کردم. ولی این گونه نیامد. ما... من همیشه فکر می کردم که جان های زیر مذبح شهدای -شهدای کلیسای اولیه بودند. و مطمئنم که دکتر اوریا اسمیت، و تک تک آنها می گویند که چنین است. می بینید؟ ولی هنگامی که روح القدس رویای آن را نشان داد، این گونه نبود، این چنین نیست.

حال، شاید بگویید: "خب، من مطمئن نیستم."

۲۱۶. حال، فقط یک دقیقه، و ما متوجه خواهیم شد. ببینید، اینها جان های کلیسای عروس نیستند، به هیچ وجه. ما تصور می کردیم که این کلیسای عروس است که آنجا دارد انتظار می کشد، جان های زیر مذبح، می بینید، و فریاد برمی آورد: "تا به کی خداوند؟" اجازه بدهید این را دوباره بخوانم تا درست متوجه شویم.

و چون مهر پنجم را گشود، در زیر مذبح دیدم نفوس آنانی را که برای کلام خدا و شهادتی که داشتند، کشته شده بودند.

۲۱۷. می بینید؟ "کلام خدا و شهادتی که داشتند." حال، این را در نظر داشته باشید. فقط یک دقیقه.

و به آواز بلند صدا کرده... می گفتند، ای خداوند قدوس و حق! تا به کی... (می بینید؟) انصاف نمی نمایی و انتقام خون ما را از ساکنان زمین نمی کشی؟

و به هریک از ایشان جامه ای سفید داده شد و به ایشان گفته شد که اندکی دیگر آرامی نمایند تا عدد هم قطاران... که مثل ایشان کشته خواهند شد، تمام شود.

۲۱۸. حال، در این زمان، اگر توجه کرده باشید، زمانی که این مهر پنجم گشوده شد، کلیسا برداشته شده است. این نمی تواند جان های تحت کلیسای اولیه باشد.

۲۱۹. حال، اگر بتوانید کاملاً به این دقت کنید، چون این یک موضوع... مناقشه برانگیز است و می خواهم به دقت گوش کنید. شما کاغذ به همراه دارید، و چیزهایی که بتوانید یادداشت بردارید. حال می خواهم که توجه داشته باشید.

۲۲۰. اینها نمی توانند آن جان ها باشند. به دلیل اینکه، جان های عادلان، شهدا و مردم عادل، یعنی کلیسا، عروس به بالا برده شده، پس نمی تواند زیر مذبح باشد. آنها با عروس در جلال خواهند بود. حال دقت کنید. برای اینکه، آنها در مکاشفه باب چهارم ربوده شده اند، آنها به بالا برده شدند.

۲۲۱. حال، پس این جان ها چه کسانی هستند؟ این مطلب بعدی است. اگر کلیسای اولیه نیستند، پس که هستند، پس که هستند؟ این اسرائیل است که باید بعنوان یک امت نجات یابد، تمام آنهايي که پیش برگزیده شده اند. این اسرائیل است. خود اسرائیل است.

۲۲۲. شاید بگویید: "اوه، یک دقیقه صبر کن." می گوید: "نمی توانند." اوه، بله، آنها باید نجات یابند.

۲۲۳. اینجا، بیاید یک دقیقه این را مشخص کنیم. من چهار یا پنج بخش کلام را دارم. به یکی خواهم پرداخت. یک لحظه به رومیان بپردازیم و ببینیم که آنها هستند یا نه. کتاب رومیان باب یازدهم را باز کنیم و متوجه خواهیم شد. فقط... بیاید فقط این را بخوانیم و بعد خودمان متوجه خواهیم شد. و رومیان باب یازدهم، آیات بیست و پنجم، و بیست و ششم. اینجا به پولس گوش کنید.

۲۲۴. و پولس گفت: "اگر کسی، حتی یک فرشته، انجیل دیگری را موعظه کرد." چه؟ "اناتیما باد." دقت کنید.

زیرا ای برادران نمی‌خواهم شما از این سرّ بی‌خبر باشید که مبادا خود را دانا انگارید، که مادامی‌که پری‌امت‌ها در نیاید، (بفرمایید) سخت‌دلی بر بعضی از اسرائیل طاری گشته است.

۲۲۵. آخرین عروس امت‌ها، برای عروس، باید وارد شود، سخت‌دلی به این دلیل بر اسرائیل طاری گشت.

و همچنین همگی اسرائیل نجات خواهند یافت. چنان‌که مکتوب است که از صهیون نجات دهنده‌ای ظاهر خواهد شد و بی‌دینی را از یعقوب خواهد برداشت.

۲۲۶. درست است! آنها اسرائیل هستند، جان‌های زیر مذبح، دقت کنید. اسرائیل برای هدف نجات یافتن ما کور شد. به این ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] حال، چه کسی آنها را کور کرد؟ خدا. خدا فرزندان خویش را کور کرد.

۲۲۷. جای تعجب ندارد که عیسی آنجا بر صلیب بود و آن یهودیان خواستار خون او بودند! این فرزندان او بودند. و او خود کلام بود. او، خودش، کلام بود. و اینجا، او از اینکه این افراد به خوشی پذیرای او خواهند بود، آگاه بود. به همین خاطر است که آنها را کور کرد، که نتوانند او را تشخیص دهند. او چنان فروتنانه آمد و آنها را نسبت به آن کور کرد، که نمی‌توانستند او را بپذیرند. می‌بینید؟ کلام گفت: "ای پدر! اینها را بیمارز، زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند."^۷ می‌بینید؟ آنها کور بودند. پولس گفت که آنها به یک دلیل کور شده بودند، بخاطر ما.

۲۲۸. توجه کنید... حال می‌خواهم که خیلی بادقت به این توجه کنید. "جامه‌ها به آنها داده شد. آنها این جامه‌ها را نداشتند. جامه‌ها به آنها داده شد، جامه‌های سفید، به هریک از آنها. حال، اکنون مقدسین الحال این را دارند، آنها این را اینجا دریافت می‌کنند. ولی آنجا، "به آنها جامه‌ها داده شد." و مقدسین الحال جامه‌های خود را داشته‌اند و پیش رفته بودند.

می‌بینید، می‌بینید؟ آنها...

۲۲۹. می‌بینید، آنها فرصتی نداشتند، به دلیل اینکه توسط خدا، پدر خویش، کور شده بودند تا فیض خدا بتواند تحقق یابد، تا عروس بتواند از میان امت‌ها گرفته شود. درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۲۳۰. اجازه بدهید یک نماد زیبا در یوسف به شما نشان بدهم؛ یوسف، مردِ روح، عقاب. او در میان برادران خود متولد شده بود، درست مانند کلیسای راستین که در میان سایرین است. او می‌توانست خواب‌ها و رویاها را تفسیر کند. و مابقی آنها از او بیزار بودند. پدرش او را دوست داشت.

۲۳۱. توجه کنید، سپس توسط برادرانش به بیرون رانده شد، نه توسط پدرش. توسط برادرانش، به تقریباً سی پاره‌ی نقره فروخته شد. به یک گودال انداخته شد، و فکر کردند که مرده است.

۲۳۲. به بالا برده شد، و به دست راست فرعون نشست. و چون توسط برادرانش بیرون رانده شده بود، می‌بینید، عروسی از امت‌ها به او داده شد، نه از قوم خودش. و در آنجا او افرایم و منسی را آورد که به اسرائیل اضافه شدند.

۲۳۳. و اسرائیل (یعقوب) آنها را با برگرداندن دستش، از کوچک‌تر به سمت بزرگ‌تر برکت داد، تا برکت را از یهود، از یهود به سمت امت‌ها برگرداند. دستانش را برگرداند، به سمت پسر جوان‌تر، که کلیسای جوان‌تر است که باید بیاید. "کلیسای مادر در آفتاب ایستاد؛ و این فرزند را ثمر آورد." و توجه داشته باشید، برای یافتن او، اسرائیل در نماد، دست خود را برگرداند و یوسف...

همان فرزندان، از یک مادری از امت‌ها.

۲۳۴. عروس اسرائیل، در آن زمان، از راست‌دینی کهن به طریق مسیحی برمی‌گردد، توسط روح‌القدس که دستان اسرائیل را برگرداند.

۲۳۵. توجه داشته باشید. یوسف، توسط برادران خودش رد شده بود، قوم خودش، پس عروسی از امت‌ها گرفت، دقیقاً همان کاری که عیسی انجام داده است، رد شده از جانب یهودیان، عروسی از امت‌ها اختیار کرد.

۲۳۶. بیابید یک چیزی را اینجا بخوانیم. یک آیه را یادداشت کرده‌ام، اعمال ۱۵. و او، این به نوعی چیزی است که ما در هر صورت باید تعلیم بدهیم. به گمانم درست یادداشت کرده‌ام، اعمال ۱۴:۱۵ را بخوانید. بسیار خب، امیدوارم که درست باشد. بسیار خب. "شمعون بیان کرده است که چگونه خدا..." بیابید از سیزدهمین آیه شروع کنیم.

پس چون ایشان ساکت شدند، یعقوب رو آورده گفت...

۲۳۷. حال، می‌دانید، اتفاقی که افتاده، این است که آنها به سوی امت‌ها رفته‌اند. می‌بینید؟ و منازعه برپاست، چون آنها یهودی بودند. می‌بینید؟

پس چون ایشان ساکت شدند یعقوب رو آورده گفت: ای برادران عزیز! مرا گوش گیرید.

شمعون (شمعون پطرس) بیان کرده است که چگونه خدا اول امت‌ها را تفقد نمود تا قومی از ایشان به نام خود بگیرد.

۲۳۸. هاه! می‌بینید، نام همسر من بروی^ا بود. وقتی من با او ازدواج کردم، دیگر نامش برانهام بود. می‌بینید؟

۲۳۹. عیسی کلیسای خویش را، یا عروس خویش را از میان امت‌ها اختیار می‌کند. این کلام است. نماد شده است، درست مانند یوسف.

۲۴۰. حالا به این توجه کنید، به این جان‌های زیر مذبح. خب... این... این جان‌ها اکنون متوجه هستیم، این جان‌هایی که زیر مذبح هستند. توسط افراد گناهکاری مانند آیشمن. به

شهادت رسیده بودند. ببینید؟ آنها در انتظار هستند، میلیون‌ها نفر از آنها، ولی آنها همچنان یهودی باقی می‌مانند.

۲۴۱. اکنون به خاطر داشته باشید، این چه بود؟ "آنها محض خاطر کلام خدا کشته شده بودند." نه بخاطر شهادت مسیح. این را متوجه شدید؟

۲۴۲. ولی به خاطر داشته باشید، کلیسا هم به همین صورت، شهادای کلیسا، که شهادتشان محض خاطر نام خدا و شهادت عیسی مسیح بود. چند نفر این را می‌دانند، اینجا در... [جماعت می‌گویند: "آمین!" بله، بسیار خب.

۲۴۳. حال، ولی اینها شهادت عیسی مسیح را نداشتند.

... برای کلام خدا و شهادتی که داشتند...

۲۴۴. یهودیان! و هیتلر از آنها متنفر بود، همین‌طور آیسمن، همین‌طور استالین و مابقی جهان، می‌بینید؟ ولی آنها نسبت به چیزی که ایمان داشتند، صادق بودند. و آنها بخاطر یهودی بودنشان آنها را کشتند.

۲۴۵. آیا می‌دانستید که مارتین لوتر هم به نوعی دارای همین تفکر بود؟ این حقیقت است. او گفت: "تمام یهودیان باید بیرون انداخته شوند. آنها ضد مسیح هستند." می‌بینید؟ ولی او فقط تحت یک مقطع دیگر بود، و این را نمی‌دید، کلام را نمی‌دید.

۲۴۶. اکنون کلام، حقیقت پیش می‌آید، چطور می‌خواهید اسرائیل را نادیده بگیرید؟ نمی‌توانید. خیر.

۲۴۷. اوه، آن نبی، در آن روز، چطور می‌توانست آنجا بایستد و بگوید: "اسرائیل! تو شبیه یک اسب تک‌شاخ هستی؟" درحالی‌که آنها داشتند بدترین حالت آن را به او نشان می‌دادند. او گفت: "هر که تو را برکت دهد، برکت خواهد یافت و هر که تو را لعنت کند،

ملعون خواهد شد.^۹ "درست است. اوه، چطور می‌خواهید این کار را انجام دهید؟

۲۴۸. یک بار، آنها تصور می‌کردند که خدا آنها را فراموش خواهد کرد، هنگامی که نبی آمدن آن تاریکی را بر یهودیان دید، آن مرد که آنجا ایستاده بود و کلام خدا بر او ریخت. او گفت: "اوه خداوند! آیا قوم خود را ترک خواهی کرد؟"

او گفت: "آن چیست که در کنار توست؟"

او می‌گوید: "چوب اندازه گیری."

۲۴۹. گفت: "بلندای آسمان چقدر است؟ اندازه بگیر... آه-ها!.." "عمق دریا چقدر است؟"

او گفت: "نمی‌توانم این کار را بکنم."

۲۵۰. خدا گفت: "من هم نمی‌توانم، نمی‌توانم اسرائیل را فراموش کنم." نه، آقا! او قرار نیست اسرائیل را فراموش کند.

۲۵۱. او می‌بایست فرزند خویش را کور می‌کرد. حال، به این فکر کنید. فرزند خود را کور کرد تا به او یک فرصت بدهد، و ما آن را رد می‌کنیم. آیا این باعث نمی‌شود آن‌قدر احساس کوچکی کنید که بتوانید با یک کلاه ده گالنی بر سر، به زیر یک بلوک سیمانی بخزید و باز هم آن را لمس کنید؟ این خیلی کوچک است، می‌دانید. بله.

۲۵۲. "آنها کلام خدا را نگاه داشتند." آنها یهودی بودند. آنها شریعت خویش را داشتند و با آن ماندند. دیشب را به خاطر دارید؟ می‌بینید؟ آنها با آن ماندند. آنها یهودی بودند و شریعت را داشتند، و شریعت، کلام خدا بود و آنها درست با آن ماندند. درست است. "و بخاطر شهادتی که داشتند به شهادت رسیدند."^{۱۰} و اینجا جان‌هایشان زیر مذبح بود، پس از اینکه کلیسا برگرفته شده بود.

۲۵۳. حال دقت کنید. آنها در کوری خود، ماشیح خود را به شهادت رسانده بودند، و اکنون

^۹ اشاره به اعداد ۹:۲۴

^{۱۰} اشاره به مکاشفه ۹:۶

دارند ثمره‌ی آن را درو می‌کنند. آنها پس از اینکه به اتمام رسیده بود، آن را تشخیص دادند. آنها آن وقت او را دیدند، زمانی که در برابر مذبح خدا قرار گرفتند. ولی اکنون فیض خدا با آنهاست.

۲۵۴. دقت کنید، آنها به هیچ وجه نمی‌توانستند مقدسین باشند، چون مقدسین هم اکنون جامه را در بر کرده‌اند ولی اینها اکنون جامه را دریافت کردند. "جان‌های زیر مذبح، بخاطر کلام خدا، شهادتی که داشتند." بخاطر قوم خدا بودن، یعنی یهودیان.

۲۵۵. ولی اکنون، دقت کنید، فیض خدا به سراغ آنها می‌آید. و عیسی به هریک جامه‌ای سفید می‌دهد (اوه، خداوند! دقت کنید، پس از اینکه کلیسا برگرفته شده است). چون، آنها به هدف خویش وفادار بودند. آنها کور شده بودند و این را نمی‌دانستند. این را نمی‌دانستند. آنها دقیقاً داشتند نقشی را ایفا می‌کردند که خدا بر ایشان مقدر کرده بود. و در اینجا، یوحنا نظر می‌کند و جان‌های زیر مذبح را می‌بیند. حال دقت کنید، او آن جان‌ها را می‌بیند. ببینید که آنها را چه می‌خواند. آنها به آواز بلند صدا می‌کنند، "خداوند، تا به کی؟"

دقت کنید، "کمی بیشتر"، می‌بینید؟

۲۵۶. همین‌طور که در کلام پیش می‌رویم، به این پردازیم. آنها متوجه می‌شوند که مایشیح خویش را کشته‌اند. می‌بینید؟ و این را نمی‌دانستند، ولی بعد متوجه شدند. آنها برای پرداخت بهای آن، به کشتار رسیدند، بخاطر اشتیاقی که داشتند. و اکنون ببینید که می‌بایست چه کار می‌کردند؛ آنها مقصر قتل بودند، پس به کشتار رسیدند. می‌بینید؟ فریاد برآوردند: "خون او بر ما باد." می‌بینید؟ درست است، آنها کور شده بودند.

۲۵۷. حال، اگر آنها کور نشده بودند، خدا می‌گفت: "رهایشان کن، آنها شایسته نیستند." ولی چون توسط خدا کور شده بودند، فیض او بر آنها شامل شد، آمین! فیض عظیم یعنی این. و به هریک از آنها جامه‌ای داد، چون همه‌ی اسرائیل نجات خواهد یافت، و کسی که نامش ثبت شده باشد. درست است. عیسی جامه‌ها به آنها بخشید.

۲۵۸. مثل کاری که یوسف با برادران خود کرد، یک نماد، بینید، هنگامی که یوسف آنجا ایستاد، زمانی که سرانجام... خود را نزد مذبح آشکار ساخت، مذبح خویش، در قصر خود، بر تخت خود. گفت: "همه مرا تنها بگذارند." همسر او در داخل قصر بود، جایی که عروس خواهد بود.

۲۵۹. و به آنها گفت، گفت: "آیا مرا نمی شناسید؟" هی، او اکنون دارد عبرانی تکلم می کند. "من برادران یوسف هستم." او، خداوند!

آنها می گفتند: "حال او از ما انتقام خواهد گرفت."

۲۶۰. گفت: "یک دقیقه صبر کنید. یک دقیقه صبر کنید. خدا برای یک هدفی این کار را کرد. شما را واداشت که من را بیرون بیندازید، برای اینکه نفوس را زنده نگه دارد." جلال! بفرمایید، دقیقاً گفت: "از خودتان عصبانی نباشید." یادتان هست یوسف این را گفت؟ گفت: "از خودتان خشمگین نباشید، اکنون همه چیز روبراه است، همه چیز تمام شده است. خدا مرا پیش از شما به اینجا فرستاد."

۲۶۱. می دانید، کتاب مقدس گفته است که وقتی آمدن او را ببینند به او خواهند گفت: "تو ماشیح هستی، این را می دانیم، آن زخم ها چیست؟"

۲۶۲. او گفت: "او، در خانه ی دوستان خویش آنها را یافتم." دوستان؟

۲۶۳. و بعد هنگامی که این را متوجه شوند، آنهایی که باقی مانده اند، یکصد و چهل و چهار هزار نفر، کتاب مقدس گفت که جدا خواهند شد، از هر قبیله. روزهای متمادی به شیون و زاری و بالا و پایین رفتن خواهند پرداخت، خواهند گفت: "چطور این کار را کردیم؟ چطور این کار را کردیم؟ ما ماشیح خودمان را مصلوب کردیم." گفت: "مانند کسی که پسر یگانه اش را از دست داده باشد، خواهند گریست." "چطور مرتکب این کار شدیم؟"

۲۶۴. آن یهودیان، آنها مذهبی ترین افراد جهان هستند، برگزیده ی خدا. اما آنها را کور کرد تا ما را برگیرد، و ما آن را رد کردیم. چه داوری ای در انتظار کلیسای امتهاست! بفرمایید.

می‌بینید؟ عمداً کور شده‌اند، توسط خدا، تا او بتواند ما را برگرد، عروسی برای مسیح. آنها را بیرون بیاورد... می‌بینید؟ و از قبل این را در نماد نشان داد.

۲۶۵. حال، می‌بینید که آن جان‌ها چه کسانی هستند؟ آنها مقدسین شهید شده نیستند. آنها رفته‌اند، درست است. توجه داشته باشید، مقدسین برگرفته شده‌اند.

۲۶۶. پس جامه‌ها به اینها داده شد، به هریک از آنها و حال می‌خواهم که توجه داشته باشید، اکنون فیض خدا بر آنها نازل شده. عیسی به هریک جامه‌ای عطا می‌کند. مانند کاری که یوسف انجام داد. فیض او برای برادرانش.

۲۶۷. حال، دقت کنید. هرچند آنها نیز قصد خلاص شدن از یوسف را داشتند، ولی فیض او شامل حال آنها شد. می‌بینید؟ اوه "اشکالی ندارد، اشکالی ندارد. شما قصدی از انجام آن نداشتید. ولی می‌دانید، خدا بود که داشت این کار را می‌کرد. می‌بینید؟ خدا اجازه داد که شما این کار را بکنید، تا بتواند من را بیرون بیاورد و به اینجا بیاورد تا بتوانم جان قوم‌ها را نجات بخشم، این امت‌ها، جایی که از آن همسر اختیار کردم. اگر آنجا می‌ماندم همسری نداشتم. اکنون همسر من را دوست دارم. او این فرزندان را برایم آورده است." و گفت: "من -من- ... و اکنون... اکنون می‌آیم که شما را ببرم تا همگی شما هم این راحتی را داشته باشید. شما را به اینجا می‌آورم. همه‌ی ما بعنوان یک خانواده‌ی بزرگ با هم زندگی خواهیم کرد." می‌بینید؟ می‌بینید؟ می‌بینید؟ گفت: "از شما یک سؤال دارم. آیا پدر پیر من هنوز زنده است؟" اوه!

۲۶۸. و او را ببینید، کاری که با بنیامین انجام داد، که نمادی است از یکصد و چهل و چهار هزار نفر که به آن خواهیم رسید. پس چه کاری کرد؟ او به سمت بنیامین دوید، دست در گردن او انداخت و او را در آغوش کشید. برادر کوچکش که بعد از رفتن او در خانواده متولد شده بود، می‌بینید، از مادر او، کلیسای نخستین، کلیسای راست دین. یکصد و چهل و چهار هزار نفر در نبود او متولد شده بودند، درحالی که او رفته بود تا عروس امت‌هایش را برگرد. اوه خداوند! این شما را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد؟ اینهاش، پس می‌بینید که چه کسانی هستند؟ اینهاشند.

۲۶۹. حال توجه کنید، هرچند تلاش کرده بودند تا از یوسف خلاص شوند، فیض او بر آنها قرار گرفت.

۲۷۰. هرچند تلاش کردند تا از عیسی خلاصی یابند، او همچنان به سراغ آنها می‌آید، چون آنها دور بودند، و به هریک از آنها جامه‌ی سفید می‌دهد. او... به هر حال می‌خواهد آنها را به خانه ببرد. این کمترین تفاوتی ایجاد نمی‌کند، چون او گفت: "به هر حال، همه‌ی آنها را نجات خواهم داد."

حال آیه‌ی ۱۰. توجه کنید، آنها خواستار «انتقام» بودند. می‌بینید؟

۲۷۱. حال، اگر این عروس بود، مانند استیفان می‌بود "پدر! اینها را ببخش." می‌دانید. می‌بینید؟

۲۷۲. ولی اینها یهودی‌هایی هستند که فقط داخل می‌شوند. می‌بینید، آنها طالب انتقام بودند. باز توجه داشته باشید، می‌بینید، باز او گفت... او گفت: "این برادرانت هستند." یعنی یهودیان. یکصد و... آنها خواستار انتقام بودند. می‌گفتند: "اوه، ما می‌خواهیم... می‌خواهیم انتقام ما را از آنها بگیریم."

۲۷۳. او گفت: "پس از اندک زمانی، کمی بعد." زیرا، توجه کنید، این را می‌خوانم. این در آیه‌ی دهم است. بسیار خب.

که به آواز بلند صدا کرده، می‌گفتند، ای خداوند قدوس و حق! تا به کی انصاف نمی‌نمایی و انتقام خون ما را از ساکنان زمین نمی‌کشی؟

و به هریک از ایشان جامه‌ای سفید داده شد و به ایشان گفته شد که اندکی دیگر آرامی نمایند تا عدد هم‌قطاران که مثل ایشان کشته خواهند شد، تمام شود.

۲۷۴. می‌بینید؟ این یعنی چه؟ انبیا اکنون دارند برای اسرائیل موعظه می‌کنند. می‌بینید؟

... تا عدد هم‌قطاران که... هم‌قطاران که مثل ایشان کشته خواهند شد، تمام شود...

۲۷۵. می‌بینید، آنهایی که برای این کار پیش‌برگزیده شده‌اند. می‌بینید؟

... که مثل ایشان کشته خواهند شد، تمام شود...

۲۷۶. به عبارت دیگر، این برای آنها از پیش مقدر شده است. این کلام است که آنها باید این کار را بکنند. "اندکی آرامی یابید. اکنون جامه‌هایتان را یافته‌اید، دارید به خانه می‌روید، مدتی اینجا بمانید. اندکی منتظر بمانید."

۲۷۷. حال توجه داشته باشید، توجه کنید. "برادرانتان، برادرانتان باید کشته شوند." که بدین معناست که یکصد و چهل و چهار هزار نفر باید در دوره‌ی مصیبت خوانده شوند. یکصد و چهل و چهار هزار نفری که خوانده می‌شوند.

۲۷۸. ای کاش زمان داشتیم. شاید اگر خدا بخواهد فردا شب به آن پردازیم، ما... قبل از اینکه به بعدی پردازیم. می‌بینید؟

۲۷۹. به این هم دقت کنید، آنها باید توسط ضدمسیح به شهادت برسند. تازه به آن پرداختیم، و توجه داشته باشید، در آخرین تاخت خود، جایی است که عهد خود را با یهودیان در آنجا می‌شکند، پیش می‌رود. می‌بینید؟

۲۸۰. این یهودیان، یکصد و چهل و چهار هزار نفر، می‌بایست توسط دو شاهد مکاشفه ۱۱ بیرون خوانده شوند. حال، یادتان هست، آنها باید نبوت کنند.

۲۸۱. شما این را خوانده‌اید. چند نفر این را خوانده‌اند؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] حتماً همه‌ی ما، در مطالعه‌ی کلام با آن آشنا شده‌ایم.

۲۸۲. آنها نبوت می‌کنند، این دو شاهد در نیمه‌ی دوم هفتادمین هفته‌ی دانیال نبوت می‌کنند. این سه سال و نیم آخر است.

۲۸۳. یادتان هست که چطور به هفتاد هفته دانیال پرداختیم؟ گفتم که وقتی به اینجا برسیم، به آن نیاز خواهیم داشت. نمی‌دانستم چرا، ولی فقط... یک چیزی به من گفت که به آن نیاز

خواهم داشت، و الآن اینجا هستیم. بله. می بینید؟

۲۸۴. توجه کنید، در زمان دانیال، حال به یاد داشته باشید، به دانیال گفته شده بود که «ماشیح» سرور خواهد آمد. «ماشیح» و او نبوت خواهد نمود. اسرائیل هنوز هفتاد هفته باقی داشت و در وسط هفتادمین هفته، ماشیح منقطع خواهد شد، و قربانی روزانه موقوف خواهد گردید. درست است؟ [جماعت می گویند: "آمین!"] "ولی همچنان سه سال و نیم مقرر گشته بود." "در این میان او عروس امت ها را برمی گیرد."

۲۸۵. اکنون این عروس به بالا صعود می کند، و زمانی که به بالا می رود، دو نبی برای اسرائیل ظهور می کنند، می بینید؟

۲۸۶. و آن جان هایی که به شهادت رسیدند، در طول ادوار، یهودیان حقیقی و راستین در این خلال، نامشان در دفتر بود، که درست زندگی کردند و کار درست را انجام دادند، یهودیت را تماماً اجرا گذاردند، آنها توسط آئشمن و سایرین به شهادت رسیدند. مردمانی صادق، میلیون ها نفر از آنها در طول این مقطع زمانی! و آن آلمانی ها آنها را تیرباران می کردند، به قتل می رساندند و می کشتند و از حصارها آویزان می کردند، می سوزانند، در کوره های آدم سوزی و تمام چیزهای دیگر. آن افراد سنگ دل، تشنه ی خون، هیتلر، استالین و موسولینی و تمام افرادی که از آن یهودیان بیزار بودند.

۲۸۷. فکر کنم این یکی از چیزهایی است که این کشور را حفظ کرده است، چون آنها همواره برای آن یهودیان احترام قائل بوده اند، درست است. اجازه ای به او داده است. اگر اسرائیل را تکریم کنید، خدا هم شما را تکریم خواهد نمود.

۲۸۸. حال، یک مشت یهودی یاغی هم هستند، همان طور که در بین امت ها هم یافت می شوند.

۲۸۹. ولی یک یهودی حقیقی، خدا پیش از بنیان عالم نامش را در دفتر ثبت کرده است. و او آنجا بود، کشته شده در این زمان، و به یاد داشته باشید، به این فکر کنید که این چقدر عالی

است. درست است بعد از میلیون‌ها یهودی به قتل رسیده، مردمان بی‌گناه توسط امت‌های جهان، اینجا کلام می‌گوید، درست در این زمان، هریک از آنها زیر مذبح است، متوجه می‌شوید که چه اتفاقی افتاده است، و به آنها جامه‌ای داده می‌شود.

۲۹۰. و آنها گفتند: "خب، چرا؟ می‌توانیم همین الان به ملکوت بازگردیم؟" سلطنت یهود باید روی زمین برقرار گردد، می‌دانید. یوحنا گفت که سلطنت در آنجا بود، می‌بایست برپا شود.

الآن این ملکوت انجیل است. می‌دانید.

۲۹۱. اما پادشاهی یهودیان توسط این دو نبی موعظه خواهد شد، پس در اینجا به پادشاهی زمین توجه داشته باشید.

۲۹۲. "ملکوت آسمان موعظه شده... توسط یهودیان یا برای... منظورم «برای امت‌ها» است.

۲۹۳. پادشاهی اینجا بر روی زمین، باید در سلطنت هزارساله برقرار گردد، بعداً، سلطنت هزارساله برای یهودیان.

۲۹۴. حال توجه داشته باشید، توجه داشته باشید. اکنون، اینجا، درحالی که آنها دارند موعظه می‌کنند. می‌بینید.

۲۹۵. قبل از اینکه این دو نبی روی صحنه ظاهر شوند، این یهودیان می‌بایست به دست آیشمن و سایرین کشته می‌شدند، هریک از آنها که پیش‌برگزیده بود، (به فیض) جامه‌ای سفید به او داده شد، به هریک از آنها جامه‌ای سفید داده شد. توجه کنید، حال چه اتفاقی می‌افتد؟ به محض اینکه این واقع می‌شود...

۲۹۶. حواسم به ساعت هست و می‌دانم که دارد دیر می‌شود. ولی می‌خواهم که... می‌بینید... من-من... آنها... متوجه آن دوستانی هستم که سرپا ایستاده‌اند. خدا به شما کمک کند، برادران! امیدوارم که در آن روز به هریک از شما جامه‌ای سفید عطا شده باشد. سرپا

ایستاده‌اید و با پاهایی که اذیت می‌شوند، این پا و آن پا می‌کنید. بعضی از شما تمام روز کار کرده‌اید. می‌دانم که این یعنی چه. متوجه شدم که بعضی از آقایان صندلی‌های خود را به خانم‌ها دادند، و کسی هم جای خود را به مادری با بچه‌اش داده و من-من-من همه‌ی اینها را می‌بینم، مطمئن هستم که او هم می‌بیند. توجه کنید. ولی نمی‌خواهم مدت طولانی شما را نگه دارم. اگر بتوانم کاری کنم که پیغام را متوجه شوید، این تنها کاری است که می‌خواهم انجام دهم. می‌بینید.

۲۹۷. حال به این یهودیان توجه کنید. برای اینکه متوجه مکاشفه‌ی این مهر بشوید، ببینید که چیست، این جان‌های زیر مذبح و اینکه که هستند، باید این کار را بکنم. حال توجه کنید.

۲۹۸. در زمان دانیال، حال، نیمه‌ی دوم هفتادمین هفته. به یاد داشته باشید در وسط هفته ماشیح می‌بایست منقطع می‌شد، این یعنی در وسط هفته. خب، نیمی از هفته یعنی چه؟ [جماعت می‌گویند: "سه و نیم."] سه و نیم. مسیح چه مدت موعظه کرد؟ [جماعت می‌گویند: "سه و نیم."] درست است. حال "لیکن برای قوم" چه؟ "سه سال و نیم دیگر مقرر شده است."

۲۹۹. خب، در خلال این زمان، اتفاقی که می‌افتد، این است که عروس امت‌ها در طول هفت دوره‌ی کلیسایی گزیده شده و به بالا می‌رود.

۳۰۰. و هنگامی که بدین صورت رخ می‌دهد، تمام یهودیانی که در طول آن مدت بخاطر کوری به شهادت رسیدند، زیر مذبح قرار گرفته‌اند، خدا می‌آید و می‌گوید: "می‌بینید که این چه بود؟ اکنون به هریک از شما جامه‌ای می‌دهم."

آنها گفتند: "خداوند! تا به کی؟ آیا اکنون داخل می‌شویم؟"

۳۰۱. گفت: "نه، نه، نه، هم‌قطاران شما، یهودیان، هنوز باید متحمل اندکی عذاب شوند. باید مانند شما به شهادت برسند. وحش باید وقتی عهد خود را می‌شکند، آنها را بکشد."

۳۰۲. حال توجه کنید. توجه کنید، به محض اینکه... به یاد داشته باشید، این انبیا می‌بایست

طبق مکاشفه ۱۱ نبوت کنند. شما، شما دستتان را بلند کردید، این را خوانده‌اید، می‌بینید؟ و قدرت به آنها داده شده است.

۳۰۳. و اگر خدا بخواهد تا چند لحظه‌ی دیگر متوجه می‌شویم که آنها که هستند. حال توجه کنید این دو نبی که هستند. کتاب مقدس اینجا این را می‌گوید. قطعاً، می‌گوید. حتماً، می‌بینید؟ ۳۰۴. حال توجه داشته باشید، در وسط این سه و نیم هفته که آنها اینجا نبوت می‌کنند و مکاشفه می‌گوید که... آنها هزار و سیصد و شصت روز نبوت کردند. اگر...

۳۰۵. حال، تقویم منظم یهودی، و زمان منظم تقویم خدا، هر ماه دقیقاً سی روز است. تقویم رومی چیزی است که آن را نامظم کرده است. تقویم منظم و عادی، هر ماه، سی روز است.

۳۰۶. حال اگر سی روز را در نظر بگیریم، و سه سال و نیم به آن بیفزاییم، و سی روز را در نظر بگیریم، به چه می‌رسیم؟ هزار و سیصد و... یا دویست و شصت روز. «هزار و دویست و شصت روز» دقیقاً سه سال و نیم.

۳۰۷. حال، می‌بینید، اشتباهی در کار نیست. ایناهاش، درست مثل دو قطعه که با هم چفت می‌شوند. توجه داشته باشید، آن دو نبی سه سال و نیم برای یهودیان موعظه کردند. در آن، یک دعوت به خروج هست، برای آن یکصد و چهل و چهار هزار نفر.

۳۰۸. و بعد توجه کنید، این دو نبی دقیقاً موسی و ایلیا هستند. می‌بینید؟ حال ببینید، ببینید... به خدمتشان نگاه کنید. ببینید که این دو نبی چه می‌کنند. "آنها قدرت دارند که جهان را هرگاه بخواهند به بلایا بزنند." چه کسی این کار را کرد؟ موسی. "اینها قدرت به بستن آسمان دارند. تا در ایام نبوت ایشان باران نبارد." ^{۱۱} چه کسی آسمان را برای مدت سه سال و نیم بست؟ [جماعت می‌گویند: "ایلیا." "اینهاشند! این آنها هستند. این...]

۳۰۹. می‌بینید، فرد وقتی می‌میرد، موقعیت خود را تغییر نمی‌دهد. هویتش را تغییر نمی‌دهد. در حالی که قبلاً...

۳۱۰. زمانی که شائول لغزش خورد، و نبی‌ای در میان قوم نبود، او نمی‌توانست درک کند که باید چه کار کند. او داشت به جنگ می‌رفت. پس به سراغ ساحره‌ی عین دور رفت.

۳۱۱. حال، تنها با خون گاوها و بزها، او قادر به انجام این کار بود. او روح سموئیل را خواند.

۳۱۲. و هنگامی که سموئیل بالا آمد، در جامه‌ی نبوتی خویش ایستاده بود. نه تنها این، بلکه او هنوز هم یک نبی بود. گفت: "چرا مرا برآورده مضطرب می‌سازی؟" می‌بینید، او گفت: "می‌بینم که دشمن خدا شده‌ای؟" گفت: "فردا شب، در همین هنگام، در جنگ خواهی افتاد. و فردا شب در همین هنگام، نزد من خواهی بود."^{۱۲} و این دقیقاً اتفاقی است که افتاد. می‌بینید؟ نه تنها... او همچنان یک نبی بود.

۳۱۳. و این دوستان هنوز نبی هستند. حال، یک دقیقه‌ی دیگر اگر خدا بخواهد می‌خواهیم کمی در آن عمیق شویم. می‌بینید؟

۳۱۴. او، چقدر من این کلام را دوست دارم. عجیب نیست که "انسان محض نان زیست نمی‌کند، بلکه به هر کلامی که از دهان خدا صادر شده باشد."

۳۱۵. این دو نبی، بر طبق اعمالی که اینجا دوباره از ایشان تکرار می‌گردد، موسی و ایلیا هستند. این همیشه خدمت آنها بوده است. حالا توجه کنید. درست همان‌طور که انجام داده بودند، این آنها را عوض نکرد. یادتان باشد، اینها هرگز نمردند، فقط یک...

۳۱۶. قبل از اینکه از این فاصله بگیریم، اشتباه نکنید. خدمت پنجم ایلیا را با خدمت چهارم او اشتباه نگیرید. به شما می‌گفتم که کلیسای امت‌ها در انتظار ایلیاست.

۳۱۷. در اینجا او با یهودیان است. به یاد داشته باشید، او نمی‌تواند چهار بار بیاید، این عدد دشمن است. می‌بایست پنج باشد.

۳۱۸. اولین باری که آمد، او خود ایلیا بود. مرتبه‌ی بعد که آمد، الیشع بود. مرتبه‌ی بعد که

^{۱۲} اشاره به اول سموئیل باب ۲۸

آمد، او (چه؟)... یحیی تعمیددهنده بود. دفعه‌ی بعد که بیاید، فرشته‌ی هفتم است. دفعه‌ی بعدی پنجمی که می‌آید، در آنجا به همراه موسی است، که برای آنها موعظه می‌کند، قطعاً. بله، آقا! او را اشتباه نگیرید. آه... هاه!

۳۱۹. اگر با ارقام کتاب مقدس آشنا باشید، می‌دانید که عدد پنج، عدد عمل فیض است. و این کاری است که او (خدا) انجام داده است. حال، دقت کنید. باید بدانید که این کجاست. آیا عیسی عمل فیض بود؟ و همین‌طور زحمت درست است؟ زحمت، بخاطر محبت به شما. و اگر به او برسید. از چه طریقی می‌آید؟ ای-م-ا-ن در زحمت، درست است؟ زحمت، عدد فیض برای ایماندار است. بسیار خوب.

۳۲۰. توجه کنید، نخستین ایلیا، خود او بود. دومی الیشع بود. سومی یحیی بود. چهارمی فرشته‌ی هفتم یا آخرین پیغام‌آور برای کلیسا طبق ملاکی ۴ و مکاشفه ۷:۱۰ بود. حال، مرتبه‌ی پنجم او پیغام‌آوری برای یهودیان است، برای یکصد و چهل و چهار هزار نفر، برای یهودیان، بعد از رفتن کلیسا.

۳۲۱. خوب، احساس جالبی دارم. می‌بینید. اگر کسی فکر می‌کند... می‌خواهم این را متوجه بشوید. اگر کسی هنوز فکر می‌کند که «بازگرداندن» قوم در ملاکی ۴، همان کاری است که آنجا دارد با یهودیان انجام می‌دهد، و فکر می‌کند که اینها همه یکی هستند، فقط یک دقیقه اجازه بدهید تا این را برایتان مشخص کنم. می‌دانید، این می‌تواند کمی گیج‌کننده باشد. چون یادتان هست در ملاکی ۴ می‌گوید: "ایمان پدران را برمی‌گرداند به... یا پسران را به پدران." می‌بینید، بازگشت به پدر!

۳۲۲. اجازه بدهید تفاوت خدمت را به شما نشان بدهم. اگر او بیاید تا ایمان پسران را به سمت پدران برگرداند، مسیح را انکار خواهد کرد. او به شریعت بازخواهد گشت. درست است؟ پدران شریعت را حفظ می‌کردند. متوجه می‌شوید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۳۲۳. توجه داشته باشید هنگامی که الیشع، وقتی آمد که بعنوان ملاکی خدمت خود را در

ملاکی ۴ تحقق بخشد. ایلیا تنها بود.

۳۲۴. ولی هنگامی که می‌آید تا به یهودیان مکاشفه ۱۱ خدمت کند، موسی را همراه خود دارد. [برادر برانهام دو بار دستان خود را به هم می‌زند]. پس هیچ سردرگمی وجود ندارد. حتی اندکی. می‌بینید؟ متوجه می‌شوید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۳۲۵. وقتی الیشع می‌آید، در ملاکی ۴، او تنهاست. ایلیا خواهد بود، ایلیا و موسی. «ایلیا» ظهور خواهد کرد. ولی همان الهام، که گفت: ایلیا برای آخرین بخش عصر کلیسا خواهد آمد، "تا ایمان پسران را به ایمان اولیه‌ی پدران بازگرداند." به ایمان رسولان، که شما می‌بایست بازگردید. ضد مسیح، همه‌ی آنها را بیرون کشیده است. «تا بازگرداند»، همان‌طور که مابقی کلام در کنار هم قرار گرفته‌اند.

۳۲۶. اما زمانی که به کلیسا می‌آید، کتاب مقدس... یا به سمت یکصد و چهل و چهار هزار نفر می‌آید، کتاب مقدس به وضوح عنوان می‌کند که هر دو... دو نفر هستند، نه یک نفر. دو نفر! و خدمت نخستین او نمی‌توانست یهودیان را گرفته و دوباره در شریعت قرار دهد، زیرا او... چون او آمده و مسیح را برای یکصد و چهل و چهار هزار نفر موعظه می‌کند، آمین، ایناهاش! ماشیحی که منقطع شده بود. آمین! همین است، پس این را اشتباه نگیرید. هیچ تشویشی نیست. کلام دروغ نمی‌گوید، حتی اندکی.

۳۲۷. جلال. وقتی این را دیدم، داشتم بالا و پایین و می‌پریدم. وقتی شاهد وقوع این امر بودم گفتم: "شکرت، خداوند!" دیدن اینکه ایلیا برای آن عصر نخست بیرون آمد، خودش به تنهایی، و او تنها بود. بعد وقتی آمدن دوباره‌ی او را دیدم، در جایی دیگر، وقتی که این واقع شد، آنها دو نفر بودند. گفتم: "اینه‌اش!" این، این کفایت می‌کند. خداوند. آمین! اکنون این را متوجه می‌شوم. هلولیاه! دقیقاً همین است.

۳۲۸. اگر به این اشاره نمی‌کردم، ممکن بود باعث سردرگمی کسی بشود. ولی او به من گفت که این را ذکر کنم، و من هم انجام دادم.

۳۲۹. توجه داشته باشید، این مردان توسط خدا زنده نگه داشته شده‌اند. از خدمت اولیه‌شان، برای یک خدمت آتی، آنها بسیار خوب این خدمت را انجام دادند. می‌بینید؟ فقط فکر کنید، آن روح ایلیا پنج بار خدمت می‌کند، موسی، دو بار، چه؟ برای آینده زنده نگه داشته شده‌اند. برای خدمت بعدی.

۳۳۰. هیچ کدام از آنها نمرده بودند! این را باور نکنید. هر دو آنها، زنده، بر روی کوه تبدیل هیئت در حال صحبت با عیسی دیده شدند. ولی به یاد داشته باشید، آنها باید بمیرند.

۳۳۱. حال، حال، درواقع موسی مرد. ولی قیام کرد، چون او یک نماد کامل از مسیح بود. می‌بینید؟ هیچ کس نمی‌دانست که کجا دفن شده است. فرشتگان آمده او را برداشتند. می‌بینید؟ فرشتگان او را تشییع کردند. آه-ها! چرا؟ چون هیچ انسان فانی قادر نبود او را به جایی که داشت می‌رفت ببرد. او فقط یک اجرا را به اتمام رساند، فقط همین. او فرشتگان را برای تشییع داشت، چون او را به جایی بردند که قرار بود باشد. هیچ کس نمی‌داند.

۳۳۲. حتی شیطان، او هم نمی‌دانست. او با رئیس فرشتگان منازعه کرد. درست است. نمی‌توانست درک کند که برای موسی چه اتفاقی افتاده است. "لرزش او را در آنجا دیدم، که داشت به زمین می‌نگریست، و به بنی اسرائیل نظر کرد، و دیدم که داشت می‌لرزید. ولی بروی آن صخره رفت، و این آخرین باری بود که او را دیدم."

۳۳۳. این صخره است! این صخره است! بگذار در انتهای راه خود بر آن صخره بایستم! آقا! حال... برادران رنگین پوست من قبلاً به اینجا آمدند و یک سرودی را می‌خواندند. "اگر می‌توانستم، حتماً بر آن صخره‌ای می‌ایستادم که موسی ایستاد." بله، آقا! این صخره‌ای است که من می‌خواهم بر آن بایستم. به ایمان آنجا می‌ایستم.

۳۳۴. ولی به خاطر داشته باشید، ایلیا خسته شده بود، چون کارهای زیادی پیش رو داشت. [برادر برانهام مکث می‌کند. جماعت می‌خندند.] پس او بسیار خسته شده بود، و خدا برایش مرکبی فرستاد تا به منزل برود، درست است، برایش اربابه‌ای فرستاد. درست است؟

["آمین!"] او را به بالا برد. او هرگز نمرد، چون خدا او را زنده نگه داشت. برای او کاری در آینده داشت. او فردی را نیز مسح می کند، تا به روح او پیش بیاید.

۳۳۵. ولی آنها می بایست موت را بچشند. حال مکاشفه، باب یازدهم. حال برویم، در هر صورت من اینجا هستم. پس به این پردازیم. مکاشفه ۱۱. نگاه کنید و ببینید که هر دو مردند یا نه. بله، آقا! هر دو آنها باید طعم موت را بچشند. بله، آقا! بعد از اینکه خدمت آنها به اتمام رسیده باشد، موت را تجربه می کنند. مکاشفه ۱۱، و از آیه ی هفت شروع کنیم.

و چون شهادت... خود را به اتمام رسانند آن وحش که از هاویه برمی آید با ایشان جنگ کرده...

۳۳۶. اوه، او نمی تواند این را تحمل کند، آن دین خروشان دوباره بازگشته اند. می بینید. بسیار خب، بسیار خب.

... که از هاویه برمی آید... با ایشان جنگ کرده، غلبه خواهد یافت و ایشان را خواهد کشت.

۳۳۷. ولی ببینید که چه اتفاقی می افتد. اینها یک نماد عالی هستند.

و بدن های ایشان در شارع عام شهر عظیم... که به معنی روحانی به سدوم و مصر مسمی است، جایی که خداوند ایشان نیز مصلوب گشت، خواهد ماند. (اورشلیم، می بینید.)

۳۳۸. حال، آنها باید موت را تجربه کنند، (نمی کنند؟) درست است، پس از اینکه خدمتشان به اتمام رسید.

۳۳۹. چرا؟ خدمت فرشته ی هفتم، خدمت فرشته ی هفتم، خدمت ایلیا برای فرشته ی هفتم، نه... چرا، چرا نمی توانست، منظورم این است، پس خدمت فرشته هفتم با موسی باشد، اگر او نامیراست، می توانست با ایلیا هم به همان صورت باشد؟ چرا؟ آنها... چرا خدا فقط، نگفت:

"ایلیا تو-تو تو سخت کار کرده‌ای. من... و همه‌ی این چیزها، تمام این جای‌های مختلف من-من-من موسی را می‌فرستم." چرا؟

۳۴۰. به خدمت موسی نگاه کنید. ایلیا نبی‌ای برای تمام امت‌ها بود؛ ولی موسی دهنده‌ی شریعت و فقط برای یهودیان بود. موسی آنجاست که بگوید... دلیل اینکه با ایلیا می‌آید... آن یهودیان می‌گویند: "صبر کن، ما اینجا هنوز داریم شریعت را حفظ می‌کنیم." ولی خود موسی اینجا ایستاده، و ایلیا در کنار او ایستاده است. اوه، می‌بینید؟ او فقط نزد یهودیان می‌آید. می‌بینید؟ موسی فقط نزد یهود رفت، ایلیای نبی برای تمام امت‌ها بود. ولی موسی می‌شود یک نبی برای یهودیان، و یک دهنده‌ی شریعت... این پیغام او بود، شریعت.

۳۴۱. ولی پیغام ایلیا چه بود؟ به زنان موکوتاه کرده و فرقه‌ها. بله، آقا! و او واقعاً آنها را مورد عتاب قرار داد. صورت‌های بزرگ کرده، به آنها گفت: "شما خوراک سگان خواهید شد." او حقیقتاً آنها را عتاب کرد.

۳۴۲. و هنگامی که روح بر یحیی قرار گرفت، او مستقیماً از بیابان خارج شده و همان کار را انجام داد. گفت: "گمان میرید که به /ین و یا آن تعلق داریم. خدا قادر است از این سنگ‌ها فرزندان برای ابراهیم برانگیزد."

۳۴۳. به سراغ هیرودیا رفت، گفت: "می‌خواهی به من بگویی که با برادرشهر خودت ازدواج کرده‌ای...؟" گفت: "این بر تو روا نیست." اوه برادر! هاه! او به هیرودیا گفت. قطعاً.

۳۴۴. توجه داشته باشید، این جان‌ها باید مدت کوتاهی صبر کنند، برای آن یکصد و چهل و... تا به شهادت برسند. اوه، آیا این، آیا...؟ این کتاب مقدس را کنار هم قرار می‌دهد.

۳۴۵. حال وقت من دقیقاً به اتمام رسیده است، اگر بخواهم زود شما را مرخص می‌کنم. اما چند نکته‌ی کوچک دیگر دارم که باید بگویم، اگر بتوانید تحمل کنید. [جماعت می‌گویند: "ادامه بده."] می‌دانم که گرم است. من هم دارم عرق می‌ریزم.

۳۴۶. ولی گوش کنید. یک مطلبی هست که باید به شما بگویم. این بسیار خوب است و

دارد قلب من را مشتعل می‌سازد. امیدوارم این را فراموش نکرده باشید. بگذارید این را در حضور او بگویم. به فیض او، اجازه داد، خانواده‌ی خودم را بینم. مدتی قبل، در جامه‌های سفید. یادتان هست؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] یادتان هست؟ ماجرا را یادتان هست، چند وقت قبل؟ ["آمین!"] عروس امت‌ها، آنها الآن آنجا هستند. آنها در جامه‌های سفید بودند.

۳۴۷. بیدار شده بودم. یک جلسه داشتم. حدود یک سال قبل یا کمی بیشتر بود. یک روز از خواب بیدار شدم و بلند شدم. به همسرم گفتم: "عزیزم!" او تکان نخورد. بچه‌ها... باید بلند می‌شدم و آنها را به مدرسه می‌بردم، همین‌جا در خانه‌ی قدیمی. خب، از تخت خواب بلند شدم و تکیه دادم. می‌دانید چطور، اینکه می‌نشینید و سرتان را به تخت تکیه می‌دهید، ما یکی از این تخت خواب‌های قدیمی داریم. و من این‌طوری تکیه دادم.

۳۴۸. و فکر می‌کردم: "پسر! همین الآن پنجاه و سه سالت است، اگر قرار است کاری برای خدا انجام دهی، بهتر است انجامش دهی، چون پس از مدتی خیلی پیر خواهی شد." می‌بینید.

۳۴۹. و فکر می‌کردم: "می‌دانی، درست است." فکر می‌کردم: "پسر! می‌دانی که خیلی دور هستم و به زودی باید بروم. این را دیدم. و اینجا، هنوز کاری برای خدا انجام نداده‌ام." فکر می‌کردم: "همیشه می‌خواسته‌ام کاری برای او انجام دهم." فکر می‌کردم: "باید عجله کنم و انجامش دهم، اگر قرار است که انجامش دهم. و نمی‌دانم که چطور می‌خواهم انجامش دهم. فقط همین."

۳۵۰. فکر می‌کردم: "امیدوارم که زنده باشم و آمدن او را بینم. نمی‌خواهم که یک شیخ یا یک روح باشم."

۳۵۱. می‌دانید، همیشه از روح می‌ترسیدم و حالا، می‌دانید، این به نوعی یک... همیشه فکر می‌کردم، مثلاً اگر برادر نویل را بینم و او یک ابر سفید در حال حرکت باشد، می‌دانید. و

من به او می‌گفتم، "سلام، برادر نویل!" و او می‌گفت: "سلام، برادر برانهام!" با یک حس دیگر، درحالی‌که نمی‌توانست صحبت کند. ولی من می‌دانستم که این برادر نویل است. بله. می‌خواهم مثل همیشه با او دست بدهم. چون این تنها چیزی است که می‌شناسم، بشر بودن. می‌خواهم دستش را بفشارم ولی او دستی ندارد. دست او در قبر است، و پوسیده شده است. می‌بینید؟

۳۵۲. فکر می‌کردم: "خداوندا! امیدوارم که مجبور به تجربه‌ی چنین چیزی نباشم." حال، من... می‌خواهم حقیقت را به شما بگویم. من از مردن می‌ترسیدم، نه اینکه بترسم که از دست رفته باشم، بلکه نمی‌خواستم روح باشم. فقط می‌خواهم که انسان باقی بمانم. می‌خواستم منتظر رבוته شدن بمانم. می‌خواستم این‌گونه بمانم. نمی‌خواستم روحی باشم که در حرکت به اطراف است. آنجا دراز کشیده بودم و به این فکر می‌کردم.

۳۵۳. و ناگهان، اتفاقی افتاد. [برادر برانهام یک بار بشکن می‌زند.]

۳۵۴. حال، می‌دانید و همه‌ی شما با رویاها آشنا هستید. و اگر این یک رویا بود، هرگز رویایی مثل آن نداشتم. و از زمانی که یک پسر بچه بودم، این رویاها را داشتم.

۳۵۵. و بلافاصله، یک اتفاقی افتاد. و احساس کردم که دارم بدنم را ترک می‌کنم. فکر کردم: "اوه، اوه!" و فکر کردم: "الآن دیگر مرده‌ام و به‌سوی دیگر رفته‌ام." می‌بینید؟

۳۵۶. و به یک جایی رسیدم و فکر کردم: "به گمانم پشت سرم را نگاه خواهم کرد." تا این حد حقیقی بود دوستان! درست به همان اندازه که الآن اینجا ایستاده‌ام. می‌بینید؟ بعد برگشتم تا پشت سرم را ببینم. و دیدم که آنجا روی تخت خوابیده‌ام. دراز کشیده و کنار همسر خود خوابیده بودم.

۳۵۷. فکر کردم: "خب، احتمالاً این حمله‌ی قلبی بوده است." می‌بینید؟ فکر کردم: "خب، دچار مرگ آنی شده‌ام." که راه خوبی برای درگذشتن است. پس فکر کردم: "این یک حمله‌ی قلبی است، نیاز نبود رنج بکشم." نگاه کردم و با خود فکر کردم: "خب، این عجیب

است. من اینجا خوابیده‌ام، و باز من اینجا ایستاده‌ام."

۳۵۸. پس برگشتم، شبیه یک دشت بسیار بزرگ بود، یا چیزی شبیه به آن. مثل یک دشت چمنزار. و گفتم: "خب، نمی‌دانم این چیست؟"

۳۵۹. و ناگهان، همین‌طور که نگاه می‌کردم، هزاران هزار دختر جوان را دیدم که می‌آیند، همگی در جامه‌هایی سفید، موهایشان تا زیر کمرشان آویزان بود، پابرنه، و داشتند به سمت من می‌دویدند. با خودم فکر کردم: "این دیگر چیست؟"

۳۶۰. روی گرداندم و به آنجا نگاه کردم، دیدم که آنجا خوابیده‌ام، به بالا به این طرف نگاه کردم، آنها داشتند می‌آمدند. انگشت خودم را گاز گرفتم. "من-من-من خواب نیستم. دقیقاً."

۳۶۱. و این زنان همه دوان دوان آمدند. هرگز زنانی به این زیبایی ندیده بودم. همه آمدند و دور من جمع شدند. و هنگامی که به سمت من می‌دویدند...

۳۶۲. می‌دانید که چگونه بوده‌ام، "من را زن‌ستیز خطاب می‌کنند، ولی من این‌گونه نیستم." اما من-من فکر می‌کنم که یک زن نیکو یکی از... یک جواهر است. ولی فکر می‌کنم، زنی که خوب نباشد، همان‌طور که سلیمان می‌گوید: "آب در خون است." پس مسلماً هیچ کاری به زنان جلف و بدنام ندارم.

۳۶۳. و بعد تمام زنان آمدند. دستانشان را دور گردنم حلقه کردند. حال، این غیرمعمول است. می‌دانید که چنین چیزی را متحمل نمی‌شوم. و آنها... چون در یک جماعت مختلط هستیم. باید طوری این را بیان کنم. آنها، آنها زن بودند. آنها زن بودند و من را بغل کرده بودند. هریک از آنها، و می‌گفتند: "برادر عزیزمان!" یکی من را بغل می‌کرد، بعد دیگری مرا بغل می‌کرد.

۳۶۴. آنجا ایستاده بودم و نگاه می‌کردم. فکر کردم: "خب، حالا، این یعنی چه؟" می‌بینید؟ آنها آنجا ایستاده بودند، فکر کردم: "چه اتفاقی افتاده؟" به پشت سر و پایین نگاه کردم. من

آنجا بودم، همان‌جا آن پایین، خوابیده بودم، و در عین حال اینجا بودم، اینجا ایستاده بودم. فکر کردم: "این عجیب است، متوجه این نمی‌شوم."

۳۶۵. و آن زنان فریاد می‌زدند: "اوه! برادر عزیز ما!" و من را بغل می‌کردند. حال، آنها هر ذره‌شان، در احساساتشان، زن بودند.

۳۶۶. من را ببخشید خواهران! چون این را مطرح می‌کنم، چون... ولی شما به دکترتان گوش می‌کنید؛ و اگر ذهن پاکی نداشته باشیم، مسیحی نیستیم. اهمیتی نمی‌دهم...

۳۶۷. من همیشه زندگی پاکی داشته‌ام. خدا این را می‌داند. زمانی که یک پسر بچه بودم، فرشته‌ی خداوند به من گفت که بدن خود را آلوده نساخته و از دخانیات و مشروب دوری کنم. و این حقیقت بوده است. به فیض خدا، این را حفظ کرده‌ام. زمانی که یک گناهکار بودم، به دنبال زنان نمی‌رفتم و...

۳۶۸. ولی هر مردی که زنی او را در آغوش بکشد، با توجه به اینکه او از سلول‌های مذکر تشکیل شده، و زن بعنوان یک مؤنث، یک احساسی وجود دارد. اهمیتی نمی‌دهم که هستید، اگر سلامت باشید، نگویید که این گونه نیستید.

۳۶۹. اما، نه آنجا، چون دیگر سلول‌های متفاوت ندارید، آنجا هرگز گناه نمی‌کنید. یک تبدیلی بود، چیزی بیش از یک محبت برادرانه نسبت به آن زنان نبود.

۳۷۰. هرچند، در فیضی که آنها بدان نظر داشتند، فکر می‌کنم یک زن، یک زن خوب که به درستی خود را حفظ می‌کند، و مثل یک خانم رفتار می‌کند. او نمونه‌ای از یک جواهر بر روی زمین است و چیزی که برازنده باشد را دوست دارم. فکر می‌کنم زنی که جایگاه خود را حفظ می‌کند و سعی می‌کند که یک خانم باشد، شایسته‌ی تکریم است. به این ایمان دارم و فکر می‌کنم زنی هم که این گونه نیست، درست مانند مسیح و ضد مسیح است. همان چیز.

۳۷۱. هرچیزی را که طبعی باشد، دوست دارم. مانند یک اسب زیبا و یا هرچیزی، این در قامت یک اسب زیبا می‌ایستد. یا هرچیزی شبیه به آن، یک کوهستان زیبا، زنان زیبا، مردان

زیبا، هر چیزی همان گونه است که خدا ساخته، همیشه این را تحسین کرده‌ام.

۳۷۲. و اینها کامل بودند. ولی مهم نبود که چقدر مرا بغل می کردند، و آنها زن بودند. متوجه هستید، ولی نمی توانست گناهی وجود داشته باشد. غدد مردانه و غدد زنانه دیگر وجود نداشت [برادر برانهام یک بار دستان خود را به هم می زد]. خدا را شکر. آنها خواهران من بودند، کاملاً.

۳۷۳. نگاه کردم و شروع کردم به... به دستانم نگاه کردم، دیدم که آنها هم جوان بودند. و نگاه کردم، من هم جوان بودم. و من...

۳۷۴. در اثر گذاشتن اسید کربولیک روی موهایم، در جوانی موهای خود را از دست دادم. یک آرایشگر این کار را کرد و زمانی که تنها یک پسر بچه بودم، تمام موهایم ریخت. و این همیشه برای من مشکل بوده است که خیلی زود سرما می خوردم، چون پوست سرم هنوز نرم است، می دانید. ریشه ی مو هنوز آنجا هست، ولی با اسید کربولیک ریخته و دیگر هرگز نمی تواند رشد کند.

۳۷۵. و رفتم، یعنی همسرم، زمانی که من... خیلی سال قبل، رفت و برایم یک کلاه گیس خرید. یک تکه مو که روی سر بگذارم و سرم را پوشانم. ولی همیشه از پوشیدن آن شرمسار بودم، چون خیلی مصنوعی به نظر می رسید. و من هیچ چیزی را که مصنوعی باشد، نمی خواهم.

۳۷۶. با خودم فکر کردم: "خب، یک کلاه بافتنی بلند سر می کنم." بعد، برای مدتی این کار را کردم. می دانید چه کار کردند؟ می خواستند من را «اسقف» صدا بزنند. بعد، گفتم که می خواهم... می بینید؟ پس گفتم: "ولش کن."

۳۷۷. پس سرما خوردگی شدید را تحمل می کنم و... ولی، من... شما... کافی است پنجره را کمی باز کنید، یا هر چیزی، کمی هوا این طوری به آن بخورد، اوه پسر! سرما می خورم.

۳۷۸. به پزشک مراجعه کردم و پرسیدم که نظرش چیست. او گفت: "خب، می دانی،

منافذت باز است. داری عرق می‌ریزی، بخاطر موعظه کردن. هوا می‌آید. و میکروب سرماخوردگی را آنجا می‌گذارد، این وارد مخاط می‌شود و بعد به گلوی تو وارد می‌شود. صبح روز بعد گلویت گرفته است. فقط همین."

۳۷۹. و-و پس، اوه، شما دوستانی که مو دارید! نمی‌دانید که چقدر بخاطر داشتن آن باید شکرگذار باشید. درست است. می‌بینید؟

۳۸۰. خب، حالا، متوجه شدم که... یکی از همین روزها اگر دندان نداشته باشم، مجبور خواهم بود دندان مصنوعی داشته باشم، یا اینکه بدون آنها سر کنم.

۳۸۱. پس فکر نمی‌کنم اگر کسی، اگر بخواهد که کلاه گیس بر سر بگذارد، فرقی با یک زن داشته باشد که بخواهد یکی از این موها یا تل یا هرچه که بر سرمی‌گذارند، تا آن را بپوشانند. می‌بینید؟ اما-اما مسلماً... اگر این کار را می‌کنید، بستگی به این دارد که برای چه انجامش می‌دهید. می‌بینید؟ این بستگی دارد که برای چه انجامش می‌دهید. و بعد...

۳۸۲. ولی در هر صورت، آنجا ایستاده بودم، سرم را لمس کردم و باز موهای خودم را داشتم. خدایا! دوباره جوان بودم. و اینها، همه‌ی اینها، جوان بودند! و فکر می‌کردم: "خب، این عجیب نیست؟ اینهاشند." و همه داشتند می‌دویدند...

۳۸۳. و نگاه کردم، هوپ را دیدم که دارد می‌آید. او... می‌دانید، او در بیست و دو سالگی فوت کرد. هنوز به همان اندازه زیبا بود. بسیاری از شما او را به یاد دارید، آن چشمان تیره‌ی بزرگ. او آلمانی بود، موهای سیاهش از پشتش آویزان بود. فکر می‌کردم: "وقتی به اینجا برسد، خواهد گفت، خواهد گفت، ییل!... می‌دانم که خواهد گفت... می‌دانم که وقتی به اینجا برسد خواهد گفت: "ییل!"

۳۸۴. داشتم نگاه می‌کردم، هریک از این زنان می‌آمد و من را بغل می‌کرد و می‌گفت: "اوه، برادر عزیز! از دیدارت بسیار خوشنودیم." و من با خودم فکر می‌کردم... همه یک شکل لباس پوشیده بودند، ولی موهایشان فرق می‌کرد، می‌دانید، موهای سرخ، سیاه و بلوند. داشتند

می آمدند، ولی همه جوان بودند.

۳۸۵. و هنگامی که به من رسید فکر کردم: "صبر می کنم بینم او چه می گوید."

۳۸۶. او به من نگاه کرد و گفت: "اوه، برادر عزیزمان!" من را بغل کرد و رفت. بعد یک زن دیگر آمد و من را بغل کرد.

۳۸۷. و من صدایی شنیدم و به این سمت نگاه کردم، یک دسته از مردان، مردان جوان حدوداً بیست ساله، داشتند می آمدند. آنها موهایی مشکی و بلوند داشتند. همه جامه‌ای سفید بر تن داشتند و پابره‌نه بودند. به سمت من دویدند و شروع کردند به بغل کردن من و فریاد می زدند: "برادر عزیز!"

۳۸۸. با خودم فکر کردم و به عقب نگاه کردم، آنجا بودم، همچنان آنجا خوابیده بودم، با خودم فکر می کردم: "خب، حالا، این عجیب است."

۳۸۹. بعد صدایی برخاست که با من تکلم کرد. هرگز صدا را ندیدم. گفت: "شما جمع شده‌اید، نزد قوم خود جمع شده‌اید." بعد یک گروهی از مردان من را بلند کردند و من را بالا گذاشتند، بر یک چیز مرتفع مانند این.

گفتم: "چرا این کار را کردید؟"

گفتند: "بر روی زمین تو یک رهبر بودی."

و من گفتم: "خب، من این را متوجه نمی شوم."

۳۹۰. و آن صدا با من تکلم می کرد. اصلاً نمی توانستم صدا را بینم. این بالای سرم بود و با من گفتگو می کرد.

۳۹۱. گفتم: "خب، اگر من فوت کرده‌ام، می خواهم عیسی را بینم." گفتم: "من... او... او زندگی من بود. می خواهم او را بینم."

و بعد صدا گفت: "الآن نمی توانی او را ببینی، او هنوز بالاتر است."

۳۹۲. می بینید، این زیر مذبح بود، همچنان، مکان ششم، جایی که انسان‌ها می‌روند، نه هفتم. جایی که خدا هست، یعنی بُعد هفتم. بلکه ششم!

۳۹۳. و آنها، و آنها همه آنجا بودند و داشتند عبور می‌کردند. من گفتم... به نظر می‌رسید که میلیون‌ها نفر باشند. هرگز آنها را ندیده بودم... و زمانی که آنجا نشستم، این مردان و زنان هنوز به سمت من می‌دویدند و من را بغل می‌کردند و من را «برادر» خطاب می‌کردند. و من آنجا نشسته بودم.

۳۹۴. و بعد صدا گفت: "تو به قوم خود پیوستی، همان‌طور که یعقوب به قوم خویش پیوست."

گفتم: "اینها همه قوم من هستند؟ یعنی اینها همه برانهام هستند؟"

او گفت: "نه، اینها کسانی هستند که تو به سمت مسیح هدایت کردی."

۳۹۵. به اطراف نگاه کردم. یک زن حقیقتاً زیبا داشت به آن سمت می‌آمد... او هم مثل سایرین بود. او بازوانش را دور من انداخت و گفت: "اوه، برادر عزیز من!" و به من نگاه می‌کرد.

۳۹۶. با خودم فکر کردم: "خداوند من! او شبیه یک فرشته است." و از آنجا عبور کرد. صدا گفت: "او را نشناختی؟"

گفتم: "نه، او را نشناختم."

۳۹۷. گفت: "وقتی بیش از نود سال سن داشت او را به مسیح هدایت کردی." گفت: "می‌دانی چرا این قدر به تو احترام می‌گذارد؟"

گفتم: "آن دختر زیبا بیش از نود سال سن داشت؟"

۳۹۸. "بله." گفت: "او دیگر هیچ تغییری نخواهد کرد." گفت: "به همین خاطر است که می‌گویند، برادر عزیز."

۳۹۹. فکر کردم: "اوه خداوند! من از این می ترسیدم؟ این افراد حقیقی هستند." آنها، آنها جایی نمی رفتند و از بودن در آنجا خسته نبودند.

و گفتم: "خب، چرا نمی توانم عیسی را ببینم؟"

۴۰۰. گفتم: "خب، او یک روز خواهد آمد، او نخست نزد تو خواهد آمد و بعد تو داوری خواهی شد." گفتم: "این افراد، کسانی هستند که تو هدایت کردی."

۴۰۱. من گفتم: "منظورت این است که بعنوان یک رهبر، من... او مرا داوری خواهد نمود؟" گفتم: "بله."

۴۰۲. و من گفتم: "آیا هر رهبری می بایست بدین صورت داوری شود؟" گفتم: "بله."

گفتم: "پولس چطور؟"

گفتم: "او باید با قوم خود داوری شود."

۴۰۳. خب، گفتم: "اگر گروه او داخل شود، گروه من هم داخل خواهد شد، چون من دقیقاً همان کلام را موعظه کردم." همین است. گفتم: "او به نام عیسی تعمیم داد، من هم همین طور، موعظه می کنم..."

۴۰۴. و میلیون ها نفر هم زمان فریاد زدند و گفتند: "و ما بر آن آرامی داریم."

۴۰۵. با خودم فکر می کردم: "خدای من! اگر قبل از اینکه به اینجا بیایم این را می دانستم، مردم را وادار به آمدن به اینجا می کردم. آنها نمی بایست این را از دست بدهند، اینجا را ببین!" و بعد...

۴۰۶. و او گفتم: "حال، یک روز او خواهد آمد و بعد... اکنون، در اینجا، ما نه می خوریم و نه می آشامیم و نه می خوابیم. ما همه یک هستیم."

۴۰۷. خب، این عالی نیست، فراتر از عالی است. بی نظیر نیست، بلکه فراتر از بی نظیر است. هیچ نامی نیست که بتواند... نمی توانید فکر کنید... هیچ واژه‌ای برای توصیف آن وجود ندارد. شما فقط به آن می‌رسید، همین و بس.

۴۰۸. و فکر کردم: "خب، این، این عالی خواهد بود. و بعد از آن قرار است چه کار کنیم؟"
 ۴۰۹. گفت: "بعد، زمانی که عیسی بیاید، و ما... او تو را داوری خواهد کرد، بخاطر خدمتت. سپس به زمین برمی‌گردیم و بدن‌ها را برمی‌گیریم." خب، آن زمان اصلاً به این فکر نمی‌کردم. این دقیقاً کلام است. گفت: "سپس به زمین برمی‌گردیم و بدن‌ها را برمی‌گیریم، آن وقت خوراک خواهیم خورد. اینجا نه می‌خوریم و نه می‌خواهیم." گفت: "آنجا خواهیم خورد، وقتی به زمین باز گردیم."

۴۱۰. فکر کردم: "خدای من! آیا این عالی نیست؟ و من از این می‌ترسیدم. چرا از این می‌ترسیدم که به اینجا بیایم؟ خب، این کمال بعلاوه‌ی، کمال بعلاوه‌ی کمال است. اوه، این عالی است."

۴۱۱. می‌بینید، ما درست زیر مذبح بودیم. می‌بینید؟ همین بود، درست زیر مذبح، منتظر آمدن... منتظر او که برود و آنهایی را که در خواب هستند، بدن‌های خوابیده در خاک را دوباره بلند کند، بیاید و ما را برخیزاند.

۴۱۲. مثل زمانی که عیسی از فردوس آمد، و ابراهیم، اسحاق و تمام آنهایی که در انتظار قیامت نخست بودند را برخیزانید، آنها به شهر وارد شده و بر بسیاری ظاهر گشتند.

۴۱۳. این کاملاً کتاب مقدسی است. رویا این بود، یا هر چه که بود، کاملاً کتاب مقدسی بود.

۴۱۴. گفتیم: "خب، آیا این عالی نیست؟!" بعد فکر کردم: "آیا این..."

۴۱۵. بعد شنیدم که یک چیزی شیهه کشید، مثل یک اسب و نگاه کردم. و اسب زین شده‌ی من که بر آن سوار می‌شدم، پرنس کوچک، خیلی او را دوست داشتم، آنجا بود، کنار آن

ایستاده بود و سرش را برشانه‌ی من گذارد تا من را بغل کند. مثل زمانی که به او قند می‌دادم، می‌دانید، و سرش را می‌گذاشت... دستم را به دور او حلقه کردم. گفتم: "پرنس! می‌دانستم که اینجا خواهی بود."

احساس کردم یک چیزی دستم را لیس می‌زند. سگ شکاریم هم آنجا بود.

۴۱۶. زمانی که آقای شورت^{۱۳} او را مسموم کرد، قسم خوردم که بخاطر این کار، آقای شورت را خواهم کشت. حدود شانزده سال سن داشتم، او را مسموم کرد، یک غذای سمی به او داد. پدرم من را نگه داشت، اسلحه در دست داشتم، می‌رفتم تا درست در مرکز پلیس به او شلیک کنم. گفتم: "او را خواهم کشت." گفتم: "خب..." سر قبر سگ رفتم. او را دفن کرده بودم. گفتم: "فریتز! تو برایم مثل یک همدم بودی. تو مرا لباس پوشاندی و به مدرسه فرستادی و می‌خواستم وقتی پیر شدی از تو مراقبت کنم. حالا آنها تو را کشتند." گفتم: "به تو قول می‌دهم فریتز! او زنده نخواهد ماند." گفتم: "به یک زمانی او را در خیابان گیر می‌اندازم، وقتی دارد راه می‌رود، آن وقت به سراغش می‌روم." گفتم: "انتقام تو را از او می‌گیرم."

۴۱۷. ولی می‌دانید چه شد؟ او را به مسیح هدایت کردم، در نام عیسی تعمیدش دادم و در زمان فوتش او را دفن کردم. بله، آقا! حدود دو سال پس از آن واقعه ایمان آوردم. آن زمان دیدگاه متفاوتی داشتم. بجای اینکه از او متنفر باشم، او را دوست داشتم.

۴۱۸. پس بعد، در هر صورت، فریتز آنجا ایستاده بود و دست من را لیس می‌زد. و من... داشتم نگاه می‌کردم.

۴۱۹. نمی‌توانستم گریه کنم. هیچ کس قادر به گریه کردن نبود. فقط شادی بود. نمی‌توانستید غمگین باشید، چون سراسر شادمانی بود. نمی‌توانستید بمیرید، چون همه‌اش حیات بود. می‌بینید؟ می‌بینید؟ نمی‌توانستید پیر شوید. چون همه‌اش جوانی بود. و این چیزی بود که...

این کامل است. فکر کردم: "اوه، آیا این عالی نیست!" میلیون‌ها... اوه خدای من! درست در خانه بودم. می‌بینید.

۴۲۰. و بعد صدایی شنیدم. آوازی بلند گفت: "هرچه تابه‌حال دوست داشته‌ای..." پاداش خدمتم، من به هیچ پاداشی نیاز ندارم. او گفت: "هرچه تابه‌حال دوست داشتی، خدا به تو داده است."

گفتم: "جلال بر خدا!"

۴۲۱. حس جالبی داشتم. فکر کردم: "جریان چیست؟ احساس جالبی دارم." برگشتم و نگاه کردم. بدنم روی تخت داشت تکان می‌خورد. گفتم: "اوه، مسلماً مجبور نیستم که برگردم. نگذارید بروم."

۴۲۲. ولی انجیل باید موعظه می‌شد. ظرف یک ثانیه، دوباره روی تخت خواب بودم، به آن صورت.

۴۲۳. هنوز دو ماه از آن نگذشته، که... شما از این خبر دارید و در مجله‌ی صدای تاجرین آن را خوانده‌اید. این به تمام جهان رسیده است. و برادر نُرمان،^{۱۴} فکر کنم امشب یک جایی اینجا باشند. او این مطلب را ترجمه کرد و به شکل جزوه منتشر کرد. به همه‌جا ارسال شده، و خیلی از خادمین در این باره مکاتبه کردند...

۴۲۴. یکی اینجا دارم، همین را برایتان بازگو می‌کنم. البته صدها مورد این گونه داشتیم. این یکی می‌گوید: "برادر برانهام! رویای شما در صدای تاجرین..."

۴۲۵. از تامی نیکولز^{۱۵} قدردانی می‌کنم، هرچند که دیگر با تاجرین همراه نیست. دلیلش را نمی‌دانم، ولی دیگر با آنها نیست. او چیزی را که من گفته بودم، به درستی نقل کرده بود. همان‌جا در یک مجله‌ی تبلیثی، او گفته بود: "درحالی که من... پولس به نام عیسی تعمید می‌داد، و به قوم هم حکم کرده بود که همین کار را بکنند، من هم همین کار را انجام

داده‌ام." او به همان صورتی که بود، این را نقل قول کرده بود. می‌بینید؟ و بعد من -من- فکر کردم: "خدای من!"

۴۲۶. این خادم مکاتبه کرده بود و گفته بود: "برادر برانهام! رویای شما..."

۴۲۷. که می‌توانست یک رویا بوده باشد. گفت... نمی‌خواهم بگویم «تبدیل» اگر پولس... اگر به آسمان اول بالا برده شدم و این را دیدم، پس درباره‌ی پولس که درست به آسمان سوم بالا برده شد، چه می‌شود گفت؟ آن چه بود؟ او گفت حتی نمی‌تواند درباره‌ی آن صحبت کند، اگر به بالا برده شده بود. نمی‌دانم این یک بالا برده شدن بود یا نه. نمی‌توانم بگویم. نمی‌توانم چیزی بگویم.

۴۲۸. اما این خادم گفت: "برادر برانهام! رویای شما خیلی خوب و کتاب مقدسی به نظر می‌رسید. تا زمانی که از بودن اسب در آنجا صحبت کردید." گفت: "اسب در آسمان؟" گفت... حال متوجه ذهن روحانیت کلیسایی، حکمت و فکر او می‌شوید؟ می‌بینید؟ او گفت: "آسمان برای بشر ساخته شده است، نه برای اسب‌ها."

۴۲۹. خب، من نشسته بودم، بیلی پسر حدود سه یا چهار ماه قبل نامه را اینجا در دفتر قدیمی کلیسای ما گذاشته بود.

۴۳۰. گفتم: "برادر عزیزم! از حکمتان متعجب هستم، و از شناختان از کتاب مقدس. ولی، من نگفتم که در آسمان بودم، گفتم جایی شبیه فردوس بود، چون مسیح هنوز در جایی بالاتر بود. می‌بینید، ولی..." گفتم: "اگر راضی‌تان می‌کند، مکاشفه باب ۱۹ را باز کنید. و هنگامی که عیسی از آسمان‌های آسمان خارج می‌شود، سوار بر اسبی سفید است و تمامی مقدسین که همراه او هستند سوار بر اسب هستند." درست است صد درصد. بله، حقیقتاً.

۴۳۱. و درست در همان مکان کسی بود که به عقاب شبیه بود، و یکی شبیه گوساله بود و یکی... خب، آن اسب‌هایی که به دنبال ایلیا آمدند، کجا هستند؟ این فقط نشان می‌دهد که ذهن انسانی فقط به دنبال چیزی است تا ایراد بگیرد.

۴۳۲. حال توجه داشته باشید. داشتم فکر می‌کردم، همان‌طور که این برادر، برادر دیندار، یوحنا... فکر کردم نقطه‌ی خوبی باشد که این فکر را مطرح کنم، قبل از اینکه بحث را به اتمام برسانیم. اگر یوحنا به آنجا نگریست و آنها برادرانش بودند، برادران او که می‌بایست اندکی تحمل می‌کردند، پس می‌بینید. خداوند خدا به من اجازه داده است که برادرانم و مقدسینی که منتظر آمدن خداوند خدا هستند را ببینم. توجه داشته باشید، آنها زیر مذبح قربانی نبودند، گروه من نبودند، ولی اینها بودند، آنها شهدا بودند. می‌بینید؟ گروه من زیر مذبح شهدا نبودند.

۴۳۳. حال می‌خواهم که خیلی بادقت گوش کنید. و حتما تا ده دقیقه‌ی دیگر جلسه را به اتمام می‌رسانیم، رأس ساعت ده، حتی اگر مجبور باشم که بحث را فردا به اتمام برسانم.

۴۳۴. ببینید، آنها، آنها گروه من... آنهایی که خداوند به من نشان داد، یعنی عروس، او زیر مذبح شهدا نبود، قربانی مذبح شهدا. بلکه جامه را دریافت کرده بود. از طریق پذیرش فیض بخشنده‌ی کلام زنده. مسیح به آنها جامه‌ی سفید داده بود. فکر نمی‌کنم با گشودن...

۴۳۵. فکر می‌کنم، با بازگشایی مهر پنجم، همان‌طور که باور دارم، این برای ما باز شده است. این را با وجدان راحت و با مکاشفه‌ی واضح در برابر خدا انجام دادم. نه اینکه سعی کنم که این را انجام دهم، چون همواره مخالف تشکیلات بوده‌ام، و هرگز عضو یکی از آنها نخواهم شد. اما این اکنون برای من باز شده است.

۴۳۶. و به یک چیز دیگر هم فکر می‌کنم. توسط بازگشایی این مهر پنجم، در این روز، یک تعلیم همین‌جا اصلاح می‌شود، که شاید درباره‌اش صحبت کنم، از خوابیدن جان. متوجه هستم برخی در اینجا هستند که به این باور ندارند، به خوابیدن جان. فکر کنم این دیدگاه را رد می‌کند، آنها نخوایده‌اند. زنده هستند. بدنشان در خواب است، ولی جان در قبر نیست، آنها در حضور خدا هستند، زیر مذبح.

۴۳۷. اینجا جایی است که با این برادر عزیز، که یک معلم است، تفاوت دارم. و متوجه شدم،

می‌دانم که برخی از اعضای او را می‌بینم که اینجا نشسته‌اند. اینکه، متوجه هستم که او یک معلم بزرگ است. او یک دکتر است، دکترای الهیات، و یک پی‌اچ‌دی. و ال‌ال‌دی. دارد. او فرد بسیار خوبی هم هست، فکر کنم که الآن او در گذشته باشد. ولی او فرد خیلی خوبی بود، و همین‌طور یک نویسنده‌ی خوب. اوریا اسمیت مؤلف کتاب *دانیال و مکاشفه*.^{۱۶} خطاب به شما افرادی که دنباله‌رو تعالیم او هستید، حال... نمی‌خواهم... این را از روی تکبر نمی‌گویم، ولی من... می‌بینید؟

۴۳۸. ولی برادر اسمیت، در تلاش برای پشتیبانی، تلاش برای پشتیبانی از آموزه‌ی خواب جان‌ها، به این اشاره می‌کند که: "جان می‌خواهد. و در آسمان هیچ مذبح قربانی وجود ندارد، اینکه تنها مذبحی که از آن سخن رفته..." که او باور دارد در آسمان است "مذبح بخور است." ولی خطاب به شما افراد گرامی... و نه اینکه بخوام با این برادر مخالفت کنم. من شاید... امیدوارم آن‌سو او را ملاقات کنم. قصد مخالفت با این معلم بزرگ را ندارم.

۴۳۹. اما فقط برای اینکه به شما نشان دهم این چطور آن دیدگاه را رد می‌کند. این آن را رد می‌کند، بازگشایی این مهر، در این روز، خوابیدن جان را کاملاً از مسیر برمی‌دارد. می‌بینید؟ آنها زنده هستند. آنها نمرده‌اند. می‌بینید؟ توجه کنید.

۴۴۰. حالا به این توجه کنید. اگر هیچ مذبح قربانی‌ای در آسمان وجود نداشته باشد، پس قربانی گناه که بره باشد کجا قرار دارد؟ باید جایی باشد که این بره‌ی ذبح شده، آغشته به خون، در آنجا قرار گرفته باشد، جایی که خون...

۴۴۱. حال، بخور، رایحه بود، چیزهای با رایحه‌ای که می‌سوزانند و کتاب مقدس گفت که «دعاهای مقدسین» بود. اگر قربانی بر روی مذبح نباشد، آن وقت دعاها نمی‌تواند پذیرفته بشود. این تنها از طریق خون بر روی مذبح قربانی است که اجازه می‌دهد دعاها به خدا برسند.

۴۴۲. برادر اسمیت در اشتباه بود. می‌بینید. نه اینکه قصد مخالفت با او را داشته باشم. فکر کنم محبت برادرانه و احترامی که برای کار بزرگش دارم را روشن ساخته‌ام. ولی او در اشتباه بود.

۴۴۳. مهر پنجم این را باز کرده است. می‌بینید، می‌بینید، و خیلی چیزهای دیگر، اگر متوجه شده باشید، منتظر سؤال‌های خود هستم، اگر من... بسیار خب.

۴۴۴. حال، تابوت عهد کجا بود، بره‌ی ذبح‌شده، زخمی و خونین به جهت کفاره برای این دعا‌های خوش بو؟

۴۴۵. توجه داشته باشید، کتاب مقدس می‌گوید: "اگر این خانه‌ی زمینی خیمه‌ی ماریخته شود، دیگری را، آماده در انتظار داریم." اینجا جایی است که من آن مقدسین را دیدم. می‌بینید؟

۴۴۶. ببینید وقتی که یک کودک... خواهران! بخاطر این صحبت صریح در حضور زنان جوان باز هم عذر می‌خواهم. ولی، نگاه کنید. وقتی یک مادر آبستن می‌شود، و آن عضلات کوچک شروع به پیچ و تاب و حرکت می‌کنند، متوجه می‌شوید، این یک بدن طبیعی است و به همان صورت طبیعت دارد یک بدن طبیعی را شکل می‌دهد.

۴۴۷. تابه‌حال به همسران قبل از اینکه نوزاد متولد شود، توجه کرده‌اید؟ او همواره، در انتها، بسیار مهربان و دوست‌داشتنی می‌شود. اگر تمام عمرش آن‌گونه نبوده باشد، در آن زمان آن‌طور خواهد بود. تابه‌حال متوجه شده‌اید که چقدر مقدس‌گونه، یا این نوع احساس، به مادر توجه کرده‌اید؟

۴۴۸. بعد مشاهده می‌کنید که یک گناهکار، مادری که باردار است را مضحکه می‌کند، این مسخره است. این یک حیات است که به جهان وارد می‌شود.

۴۴۹. اما آیا توجه کرده‌اید که اطراف آن مادر به نظر می‌رسد که یک احساس شیرین و محبت وجود داشته باشد؟ این چیست؟ این یک بدن کوچک روحانی است، حیات روحانی، منتظر ورود به آن بدن کوچک به محض متولد شدن است.

۴۵۰. و بعد، کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که ما مولود خدا هستیم. ما مولود روح القدس هستیم، که، در ما مسیح است، بعنوان یک فرزند خدا که در ما شکل گرفته است و هنگامی که این بدن زمینی ریخته شود، این بدن روحانی از دل زمین بیرون می‌آید، یک بدن دیگری هست که در انتظار دریافت آن است. اگر این خیمه‌ی زمینی بیفتد، بدن دیگری هست که آن دریافت کند. این بدن‌های فانی، نامیرایی را دربر خواهد گرفت. این بدن زمینی، بدن آسمانی را تن خواهد کرد. این، متوجه منظورم می‌شوید؟ یک بدن جسمانی است که آلوده به گناه است. ولی، درست مانند این، بدن دیگری هست که بدان وارد می‌شویم.

۴۵۱. و خدا را بسیار شاکرم که می‌توانم، بعنوان شبانتان و برادران بگویم، من آن افراد را دیده‌ام. در آن بدن، آنها را با دستان خود لمس کرده‌ام.

۴۵۲. دقت کنید. به موسی بنگرید، به ایلیا. بعد از اینکه موسی مرده بود، و ایلیا به آسمان برده شده بود، او در کوه تبدیل هیئت ایستاده و با حواس، گویایی، شنوایی و درک خود قبل از مصلوب شدن، داشت با عیسی صحبت می‌کرد. حال، او چه نوع بدنی داشت؟

۴۵۳. به سموئیل بنگرید، بعد از گذشت حدود دو سال از مرگ او، آن شب توسط جادوگر در آن غار خوانده شد، و با زبان با شائول سخن می‌گفت، صدای شائول را شنید، به او جواب داد و چیزهایی که قرار بود اتفاق بیفتد را از پیش می‌دانست. همچنان، روح او تغییری نکرده بود. او یک نبی بود.

۴۵۴. وقتی روح ایلیا بر یک انسان قرار می‌گیرد، او را مانند ایلیا به پیش خواهد برد. او به بیابان خواهد رفت. عاشق بیابان خواهد بود. او متنفّر از زنان فاسد خواهد بود. او برضد تشکیلات خواهد بود. او با کسی تعارف نخواهد داشت. و این... این روح او خواهد بود و باز که آمد، همین گونه بود.

موسی همان فرد خواهد بود.

حال، در مکاشفه ۸:۲۲ همین را متوجه می‌شویم.

۴۵۵. حال، برای مشخص کردن این، برای آنهایی که... آن جان‌های (به این دقت کنید). زیر مذبح، در گشایش این مهر، که در زمان بین موت مسیح و بالارفتن کلیسا، گروه آیشمن، و تمام آنها، آن یهودیان و نامشان در دفتر حیات. اگر دقت کنید، برادر من! بر طبق کلام، آنها می‌توانستند سخن بگویند، فریاد بزنند، صحبت کنند، بشنوند، و تمام حواس پنج‌گانه را داشتند. در قبرها خفته نبودند، در بیهوشی و بی‌خبری. آنها کاملاً بیدار بودند و می‌توانستند صحبت کنند، بشنوند و هرچیز دیگری. درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] او! ما را امداد کن!

۴۵۶. دو دقیقه. آمین! من... متأسفم که نیم ساعت شما را نگه داشتم. نه، نمی‌توانم! باید این را بگویم... می‌بینید؟ درست است.

۴۵۷. ولی می‌بینید، این بهترین درکی است که دارم، بهترین... و طبق مکاشفه‌ای که امروز صبح درست قبل از سپیده‌دم به من عطا شد، توسط خداوند عیسی مسیح، این مهر گشوده شده‌ی پنجم است، و در کنار چهارتای دیگر قرار می‌گیرد. و با کمک او می‌خواهم حیاتی نزدیک‌تر... تا حد ممکن نزدیک‌تر داشته باشم و به دیگران هم تعلیم بدهم که همین کار را بکنند، تا زمانی که او را ملاقات کنم، همراه با شما، در جلال، وقتی همه چیز تمام شده باشد.

۴۵۸. و به‌راستی باور دارم، با تمام قلبم، که مکاشفه‌ی مکشوف شدن مهرهای اول، دوم، سوم، چهارم و پنجم اکنون برای ما باز شده است.

دوستش دارم، دوستش دارم

چونکه نخست او مرا دوست داشت

[برادر برانهام سریع با کسی صحبت می‌کند.]

و بهای نجاتم را پرداخت

بر صلیب جلجتا

[برادر برانهام شروع می‌کند به زمزمه‌ی سرود «دوستش دارم».]

۴۵۹. اکنون، در سکوت و احترام، در برابر خدا، همین‌طور که دیدیم این مهر برای ما باز شد، خدا می‌بایست فرزندان محبوب خود را می‌گرفت و آنها را کور می‌کرد، و می‌فرستاد، چون عدالت خود او... عدالت، داوری گناه را خواستار است. به این فکر کنید. عدالت او، و تقدس او مستلزم عدالت است. و شریعت بدون مجازات، شریعت نیست. و شریعت خود او، خودش، نمی‌تواند نقض بشود و همچنان خدا باقی بماند.

۴۶۰. به همین دلیل است که خدا باید انسان می‌شد. او نمی‌توانست یک جایگزین برگیرد. یک فرزند که... یک فرزند معمولی خود یا چیزی مثل آن. خدا هر دوتای آنها شد، عیسی هم پسر شد و هم خدا. تنها راهی که عادلانه می‌توانست انجامش دهد. خدا می‌بایست مجازات را متحمل می‌شد، خودش. این عدالت نبود که این امر بر دوش کس دیگری، شخص دیگری گذارده شود. پس، شخص عیسی، خدا بود، آشکار شده در جسم، که عمانوئیل خوانده شد.

۴۶۱. و برای انجام این کار، برای اختیار کردن عروس و برای نجات امت‌های بت‌پرست، او مجبور بود فرزندان خویش را کور کند. و بعد بخاطر آن، آنها را مجازات نماید، در جسم، بخاطر رد کردن او. ولی فیض او جامه‌ها را فراهم نمود. ولی حیات، دیدیم که اتفاق افتاد.

۴۶۲. و اگر او برای اینکه ما فرصتی داشته باشیم مجبور بود این کار را بکند، چطور می‌توانیم در محبت به آن فرصت پشت پا بزنیم؟ اگر امشب در این ساختمان کسی هست، آن فرد، چه جوان یا پیر، به فرصتی که خدا با چنین بهایی مهیا کرده پشت پا زده، و اکنون می‌خواهید که این هدیه‌ی خدا را بپذیرید، تا مجبور نباشید تا جایی که می‌دانیم، یک شهید باشید، هر چند ممکن است باشید. اما یک جامه‌ی سفید برای شما مهیا شده است. و اگر اکنون خدا بر در قلبت می‌زند، چرا آن را نپذیری؟ [برادر برانهام سه بار روی منبر می‌زند.]

حال سرهایمان را خم کنیم.

۴۶۳. اگر آن شخص یا اشخاص اینجا هستند، که مشتاق آن هستند، یا می‌خواهند آن را بر

پایه‌ی ایمان شما در خون ریخته‌شده بپذیرند که خدا باید برای شما می‌ریخت، که بیش از هر انسان فانی متحمل آن رنج شد. هیچ موجود فانی نبود که بتواند متحمل چنین رنجی بشود. تا زمانی که، اندوه خود او آب و خون او را در رگ‌هایش از هم جدا کرد. قبل از اینکه به جلیجتا برود، قطرات خون از بدن او جاری بود، با چنان اندوه و قلب شکسته از کاری که می‌بایست انجام می‌داد. اما، می‌توانست هم آن را رد کند. ولی به اراده‌ی خود برای من و شما این کار را کرد. آیا می‌توانید چنین محبت بی‌بدیلی را رد کنید؟

۴۶۴. اکنون شما این را متوجه می‌شوید، بخاطر بازشدن این مهرها، که چه کار کرده‌اید، و خدا برای شما چه کار کرده است. و شما حاضرید که زندگی خودتان را تسلیم خدا بکنید، و اگر او شما را از دستان ضد مسیح که الآن در آن هستید خارج سازد، آیا با بلند کردن دستان و گفتن: "خدایا! با این کار نشان می‌دهم که هدیه‌ی فیض تو را می‌پذیرم." هدیه‌ی او را می‌پذیرید؟

۴۶۵. "برادر برانهام! مشتاق دعاهای شما هستم، که همواره امین بمانم."

۴۶۶. دستان را بلند کنید و من دعا خواهم کرد. خدا به شما برکت بدهد. خدا به شما برکت بدهد. صادق باشید. این کار را نکنید، مگر اینکه واقعاً هدفتان این باشد. و همان جایی که نشسته‌اید، همان‌جا این را بپذیرید. چون، به یاد داشته باشید، نمی‌توانستید دستان را بلند کنید، مگر اینکه چیزی به شما می‌گفت که این کار را بکنید. و هیچ چیز دیگری نمی‌توانست این کار را بکند، مگر خود خدا.

۴۶۷. پس حالا، می‌بینید که کلام خیلی عالی گشوده شده است. می‌دانید که چه چیزی در جریان بوده، در طول تمام ادوار، چند سال اخیر، بیست یا سی سال اخیر. می‌بینید که کاملاً اثبات شده است. می‌بینید که کلام می‌گوید دقیقاً چه اتفاقی افتاده و یا چه اتفاقی در شرف وقوع است. بعد، بر پایه‌ی ایمان در عمل مسیح، هر جایی که اکنون نشسته‌اید، و دستانتان را بلند کرده‌اید، بگویید "از این لحظه به بعد تمام شده است. اکنون مسیح را بعنوان منجی خود می‌پذیرم و مابقی عمرم برای او زیست خواهم کرد. و مشتاقم که خدا من را به روح القدس پر سازد." و اگر به نام عیسی مسیح تعمید نیافته‌اید، حوض آب در انتظار شما خواهد بود.

دعا کنیم.

۴۶۸. خداوند خدا! تعداد دستان زیادی در بین جماعت بالا رفته است. اطمینان دارم تو همان خداوند عیسی هستی که کفاره را برای ما داری، سال‌ها قبل. و با دیدن گشوده شدن آن مهرها، و امور عظیمی که همین‌جا در طول چند سال اخیر رخ داده است، با تمام قلبم ایمان دارم که در رحمت در حال بسته شدن است. و تو آماده‌ی رهسپاری برای رهایی قوم خود هستی. مادامی که خدا هست، و دری باز است، همان‌طور که در ایام نوح بود، باشد تا این جان‌های گران‌بهایی که ساکن این بدن خیمه‌ای هستند که یک روز ریخته خواهد شد، که دستان فانی را بلند کرده‌اند، در درون آنها، بخاطر الزام و اعترافشان که ایمان دارند و می‌خواهند پیشنهاد تو برای نجات را بر این کتاب گشوده‌ی مهرها که برای ما باز شده است، بپذیرند. بدانها عطا کن، امشب، جامه‌ای از عدالت عیسی مسیح و جان آنها را بدان ملبس کن، تا در روزی که نزدیک است به واسطه‌ی خون عیسی مسیح، در کمال در برابر تو بایستند.

۴۶۹. خداوند خدا! اگر آنها به نام عیسی مسیح تعمید نیافته‌اند! و بر پایه‌ی مکاشفه‌ای که تو در مورد آن به من دادی، و با دیدن اینکه پولس کسانی که به تعمید یحیی تعمید یافته بودند را امر کرد تا به نام عیسی مسیح تعمید یابند تا روح‌القدس را بیابند، در اعمال ۱۹، از تو می‌طلبم که آنها را به حقیقت متقاعد کنی خداوند! و باشد که از تو متابعت کنند.

۴۷۰. و بعد در اطاعت پذیرششان، و اطاعت به اعترافشان، و به آب، تو در عوض آنها را به روح‌القدس پراسازی، برای قوت خدمت برای مابقی عمرشان، اکنون آنها را به تو می‌سپارم، به نام بره‌ی قربانی خدا، عیسی مسیح، آمین، آمین!

دوستش دارم، دوستش دارم
چونکه نخست او مرا دوست داشت
و بهای نجاتم را پرداخت
بر صلیب جلجتا

۴۷۱. اکنون شمایی که دستتان را بلند کرده بودید! حکم روح را اطاعت کنید، و از اصول کلام برای یک گناهکار توبه کرده، پیروی کنید. در هر عملی از آن پیروی کنید. و خدای آسمان بخاطر پایداری تان برای او، شما را پاداش عطا کند. خدا به شما برکت دهد.

۴۷۲. فردا شب، کاغذ و قلم خود را مطابق معمول به همراه داشته باشید. انتظار داریم که اگر خدا بخواهد رأس همین ساعت، هفت‌وسی دقیقه، اینجا باشیم. و... برای من دعا کنید که خدا مهر ششم را برای من بگشاید. فردا، تا بتوانم همان‌طور که او به من عطا می‌کند، آن را به شما اعلام کنم... تا آن زمان، باز می‌خوانیم. نه فقط از طریق سرودها، بلکه توسط ستایش‌هایمان برای او که بجای ما مرد و ما را فدیہ کرد. دوستش دارم.

اکنون این شبان ما.

... دوستش دارم

چونکه نخست او مرا دوست داشت